



سیری در معارف اسلام

اهمیت و جایگاه خودشناسی در سیر الهی

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

ایلام - مسجد جامع - ذی القعدة - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

اهمیت و جایگاه خودشناسی در سیر الهی

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: داوودآبادی
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ ایتموگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: اهمیت دین‌شناسی.....
۱۳	دو کمال انسان.....
۱۴	انسان کامل در مکتب اسلام.....
۱۴	اهمیت دین‌شناسی.....
۱۵	دوری دین‌دار دین‌شناس از گناه.....
۱۶	دین‌شناسی، حفاظ از خطرات دورنی و بیرونی.....
۱۶	دین‌شناسان در کربلا.....
۱۷	شیاطین، در همه جا و همه وقت.....
۱۸	خطرات امروز، بیشتر از همیشه.....
۱۹	داستانی از لطافت یک دین‌شناس.....
۲۰	دین‌شناس ارزش دین را می‌داند.....
۲۱	نتیجه‌گیری.....
۲۱	روضه: زمین‌گیر شدن ثارالله.....
۲۳	جلسه دوم: معرفت به نفس.....
۲۵	وجوب شناخت سرمایه‌های وجودی.....
۲۵	خسارت، ثمرهٔ جهل.....
۲۵	مفهوم شناسی خسارت.....
۲۶	اهمیت خود‌شناسی.....
۲۶	بهشت، قیمت بدن انسان.....



- فرعونیان، نمونه جهل نسبت به خویش..... ۲۷
- قاتل شهید آیت‌الله مدرس، نمونه جهل نسبت به خویش..... ۲۷
- رضوان الهی، قیمت روح و جان انسان..... ۲۹
- داستانی از یک جوان خودشناس..... ۲۹
- انسان بی معرفت، قبر متحرک..... ۳۰
- معرفت از کیمیا بالاتر است..... ۳۰
- ارزش انقلاب و دین‌داری..... ۳۱
- معرفت، مانع خسارات..... ۳۲
- روضه: داستان آشنایی حضرت رباب علیه السلام با اباعبدالله علیه السلام و مصیبت‌های ایشان..... ۳۳
- جلسه سوم: شناخت خطر ثمره خود شناسی..... ۳۵**
- تجارت با سرمایه‌های وجودی..... ۳۷
- تفاوت انسان و حیوان..... ۳۷
- آرامش خاطر مومن خودشناس..... ۳۸
- عظمت خداوند در چشم مومن با معرفت..... ۳۹
- مه‌ار زندگی نباید در دست غیر خدا باشد..... ۴۲
- ارزش یک انسان با معرفت نزد خداوند..... ۴۲
- دعای فرشتگان برای اهل معرفت..... ۴۳
- فریب ظواهر دنیا را نخوریم..... ۴۳
- سرمایه‌های خدای چیست؟..... ۴۴
- شکر، ثمره عقل..... ۴۴
- اسارت هر فرد، گرو عمل خود اوست..... ۴۵
- نتیجه‌گیری..... ۴۶
- روضه: مواجهه زینب کبری علیه السلام با پیکر برادر..... ۴۶
- جلسه چهارم حرص، نعمت الهی..... ۴۹**
- حرص، یکی از سرمایه‌های انسان..... ۵۱
- تصور صحیح از حرص..... ۵۱



فهرست مطالب

۵۲	حرص، طبیعت انسانی
۵۳	کبر، ریشه کفر
۵۳	آثار مخرب کبر
۵۳	زمان عبادت ابلیس
۵۴	حبط عبادت
۵۶	بازگشت به موضع اصلی
۵۶	حسد، ریشه کفر
۵۷	حرص، ریشه کفر
۵۷	حرص، نعمت الهی
۵۹	روضه: آب و اهل حرم در غروب عاشورا
۶۱	جلسه پنجم: مومن، نیازمند به واعظ درونی
۶۳	مومن، نیازمند به بیداری باطنی
۶۴	واعظ درونی، همان تعقل و تفکر
۶۵	غفلت، دشمن واعظ درونی
۶۵	موافقت اسلام با دنیای خوب
۶۵	خانه
۶۶	غذا و میوه
۶۶	مَرکَب
۶۷	مصرف درست اموال
۶۸	بازگشت به موضوع اصلی
۶۸	مومن، نیازمند به توفیق من الله
۶۸	هدایت شیطان، با نرفتن به سمت هدایت الهی
۶۹	مومن، نیازمند به قبول نصیحت
۷۰	روضه: امام جواد <small>علیه السلام</small> ، دومین امام عطشان
۷۳	جلسه ششم: آثار حرص عاقلانه
۷۵	حرص، سرمایه خدادادی



- ۷۵ پیغمبر ﷺ، حرص به هدایت انسان‌ها.
- ۷۶ پاداش هدایت یک انسان.
- ۷۷ پاداش الهی تمام شدنی نیست.
- ۷۷ هدایت انسان، بالاتر از عمرهٔ رجب.
- ۷۸ صبر و محبت، لوازم هدایت.
- ۷۹ داستان هدایت یک خانواده.
- ۸۱ تجارت با سرمایهٔ حرص، تجارت پرسود.
- ۸۱ حرص به مادیات.
- ۸۲ امام حسین ﷺ، الگوی حرص عاقلانه.
- ۸۲ بخل و بی‌رحمی، ثمرهٔ حرص در مادیات.
- ۸۳ داستانی از بخل و بی‌رحمی.
- ۸۴ انفاق و رحم، ثمرهٔ حرص عاقلانه.
- ۸۴ روضه: شعر، مناجات اباعبدالله ﷺ با خداوند.
- ۸۷ **جلسه هفتم: مواجهه با بلا**.
- ۸۹ افسردگی و خودکشی، نتیجهٔ حرص به مادیات.
- ۸۹ مواجههٔ بی‌ایمان با بلا.
- ۹۰ استفاده از کلا، در سوره مومنون.
- ۹۱ بازگشت به موضوع اصلی.
- ۹۱ گناهان، مسبب بلا.
- ۹۲ سعادت از خداوند و شقاوت از خودمان.
- ۹۲ مواجههٔ مومن با بلا.
- ۹۳ مسبب اول بلا.
- ۹۴ مسبب دوم بلا.
- ۹۴ مالک پول خداست.
- ۹۴ مسبب سوم بلا.
- ۹۵ مسبب چهارم بلا.



فهرست مطالب

- داستان صبر و شکر یک ولیّ الهی..... ۹۵
- نمازگزاران واقعی، صابرين بر بلا..... ۹۸
- روضه: مصیبت دفن حضرت زهرا (علیها السلام)..... ۹۸
- جلسه هشتم: اهمیت نماز برای رفع بلا..... ۱۰۱**
- کمک گرفتن از نماز، در بلاها..... ۱۰۳
- داستانی از معجزه نماز برای یک جوان..... ۱۰۴
- خروج از موضوع..... ۱۰۴
- عشق صحیح..... ۱۰۴
- بازگشت به موضوع..... ۱۰۵
- گریه درمانی، نسخه قدیمی قرآن..... ۱۰۷
- اثر نماز در موجودات..... ۱۰۸
- اهمیت نماز خوب برای فرشتگان..... ۱۰۸
- نماز خوب، در آسمان خوانده می شود..... ۱۰۹
- نماز درست، کلید قفل هاست..... ۱۰۹
- عوامل در اختیار انسان نماز خوان..... ۱۰۹
- شیعه کردن کفار با نماز..... ۱۱۰
- نماز، از گناهان نهی می کند..... ۱۱۱
- اکرام نمازگزاران در بهشت..... ۱۱۱
- روضه: مصیبت حضرت علی اکبر (علیه السلام)..... ۱۱۲



جلسه اول

اهمیت دین شناسی

دو کمال انسان

ما به وسیله وجود مقدسی آفریده شدیم که علم او، قدرت او، رحمت او، رحیمیت او و صفات دیگری که در دعای جوشن کبیر ذکر شده، بی‌نهایت است. آفرینش او، بی‌عیب و نقص است. خدای متعال به هر موجودی، دو کمال عنایت کرده است:

۱. کمال خلقتی و آفرینشی او.

۲. کمال هدایتی او به سوی مقصدی که اراده او تعلق گرفته و مخلوق باید به طرف آن حرکت کند.

او ما را در چهارچوب أحسن تقویمی آفرید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛ ما را به نیکوترین شکل، صورت، سیرت، ظاهر و باطن آفرید. این در أحسن تقویم بودن خلق ما، سبب ممتاز بودن ما، نسبت به موجودات دیگر است. بدن، جان و روح ما أحسن تقویم است. کسی در این عالم، مانند خود او، به وجود ما آگاه نیست. در طول تاریخ هم کسی ادعا نکرده که من به تمام زوایای وجود ظاهری و باطنی انسان آگاه هستم. ما از زمان حضرت آدم علیه السلام تاکنون - جز افراد خاصی که خدا ما را به آنها شناسانده که انبیا و ائمه طاهرین هستند - کسی را سراغ نداریم که نسبت به وجود ما، آگاهی کامل داشته باشد؛ چه در جهت ظاهر و چه در جهت باطن. به خاطر این جهل انسان‌ها نسبت به نفس خودشان، هر فرهنگی که در طول تاریخ برای ما ساخته شد، عیب و نقص داشته و نتوانسته چه در مردان و چه در زنان، انسان جامع و کاملی بسازد.



انسان کامل در مکتب اسلام

ما در فرهنگ‌های غیر خدایی، نمونه کامل زنانی مثل مریم علیها السلام یا خدیجه کبری علیها السلام یا فاطمه زهرا علیها السلام را نداریم و همچنین در مردان هم در فرهنگ‌های بشری، نمونه کاملی مثل مؤمن آل فرعون در زمان حضرت موسی علیه السلام یا مثل حبیب نجار که در سوره "یس" آمده است یا مثل جناب سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و هفتاد و دو نفر از یاران باوفایی که در محضر ابا عبدالله الحسین علیه السلام در کربلا بودند نداریم. این انسان‌ها دلیل بر کمال دین خدا هستند و مردان و زنان ملت‌های دیگر، دلیل بر نقص و عیب فرهنگ‌های زمینی و بشری می‌باشند؛ لذا نه در مکاتب مادی و نه در مکاتب معنوی زمینی مثل مکتب‌های هندی، نمونه تربیت‌شدگان مکتب خدا را نداریم و دلیل آن هم نقص آن مکاتب است.

گوهری در اختیار ما قرار دارد که پروردگار متعال درباره آن فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾^۱. اکثر انسان‌ها، قدر این گوهر را نمی‌شناسند؛ هم از نظر ذات، هم از نظر قیمت و هم از نظر کاربرد. و چون نمی‌شناسند، بسیار خطرپذیر هستند؛ یعنی هر منبع خطری، مانند خواسته‌های نامشروع انسان، گمراهان و گمراه‌کنندگان که قرآن مجید از همه آنها تعبیر به شیاطین کرده است، خیلی راحت و بی‌دردسر می‌تواند بر او هم در جهت مالی، هم در جهت فکری، هم در جهت اعتقادی، هم در جهت شکم و هم در مرحله غریزه جنسی زخم بزند! پس ما در تمام قسمت‌ها، بسیار خطرپذیر هستیم؛ زیرا آگاهی کامل به دین و مکتب نداریم.

اهمیت دین‌شناسی

اگر انسان زندگی دین‌داران را ملاحظه کند؛ چه در قرآن، چه در کتاب‌های تاریخ و چه در روایات، می‌بیند که در طول تاریخ، دینداران دو گروه هستند: یک عده دیندار بودند؛ یک عده دین‌شناس دیندار بودند. دین‌شناسان دیندار از منابعی که خطر داشتند، در امان بودند:



﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۱. این آیه درباره طائفه‌ای از شیاطین سخن می‌گوید؛ نه یک یا دو شیطان! گروهی از شیاطین، هنگامی که به دین‌شناسان دیندار هجوم می‌آورند، آن‌ها را دچار خطر مالی می‌کنند و راه درآمد آن‌ها را به طرف حرام باز می‌کنند، یا خطر اعتقادی را متوجه آن‌ها می‌کنند تا نسبت به حقایق تردید و شک پیدا کنند؛ یا آن‌ها را نسبت به اخلاقشان به خطر حسادت و بخل و ریا و تکبر سوق می‌دهند؛ یا در جهت عملی آن‌ها را به خطر ظلم و تجاوز و پایمال کردن حقوق مردم می‌کشانند.

دوری دین‌دار دین‌شناسی از گناه

پروردگار متعال به این چنین افرادی که در معرض خطر هستند می‌فرماید: «تَذَكَّرُوا»؛ در کمال توجه قلبی به خدا قرار گیرید و زحمات انبیا و ائمه علیهم‌السلام را یاد کنید و قیامت و بهشت و جهنم را یادآور باشید. «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ در این صورت است که چراغ معرفت دینی آن‌ها تالو می‌کند و یک نفره، گروه شیاطین را دفع می‌کند و قبول خطر نمی‌کند. این امتیاز دین‌شناسی است و اگر دین شناخته شود، انسان به پروردگار خود، به نظارت او و به فرشتگان و نویسندگان اعمال یقین پیدا می‌کند و پی می‌برد که گناه، عین آتش است و عمل صالح یقیناً همان نعمت‌های ابدی بهشت خواهد بود. در چنین فضایی که وجود انسان سرشار از یقین است، کدام شیطان و با کدام قدرت می‌تواند زخم گناه را بر انسان وارد کند؟! وقتی یقین دارد، گناه هر چند کوچک هم باشد عین آتش دوزخ است، به طرف آن نمی‌رود. مگر اینکه دیوانه یا جاهل باشد و دست به آتش بزند که در آن صورت خواهد سوخت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^۲ که این آتش در چشم و گوش و دهان و دست و پایش نفوذ می‌کند!

۱. اعراف: ۲۰۱.

۲. نساء: ۱۰.

دین‌شناسی، حفاظ از خطرات دورنی و بیرونی

اگر گناه همان آتش دوزخ است، پس فقط شخص دیوانه و جاهل است که آن را قبول می‌کند؛ چنانچه حضرت لوط علیه السلام به قوم خود گفت: «أَنْتُمْ قَوْمٌ جَاهِلُونَ»؛^۱ تمام اعمال شما بر پایه نفهمی و جهالت است؛ لذا خیلی راحت آتش قیامت را قبول می‌کنید و خطر شیاطین را به جان می‌خرید. بدبخت‌تر از این افراد، کسانی هستند که این خطرات را زیبا ببینند! «زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ»^۲؛ تمام بدی‌ها را خوبی می‌بینند! یزید را حق می‌بینند و امام حسین علیه السلام را باطل می‌پندارند! کمونیست را حق می‌بینند و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را باطل! مکتب سرمایه‌داری را حق می‌بینند و قرآن را باطل! این‌ها بدبخت‌ترین مردم روزگار هستند که در نگرش آنها، جای حق و باطل عوض شده است! آنها ظلمت را نور می‌بینند و نور را ظلمت! حق را باطل می‌بینند و باطل را حق! بنابراین دین‌شناسی، انسان را از تمام خطرات در امان نگاه می‌دارد؛ چه خطرات دورنی و چه خطرات بیرونی. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^۳؛ «آمَنُوا» یعنی دین‌شناسی دیندار؛ «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی کسی که در عمل، حتی یک لحظه هم، راهی برای نفوذ شیطان نگذاشته و به گونه‌ای زندگی می‌کند که به تمام دشمنان می‌گوید: من وقت نفوذ شما را در خودم ندارم و نمی‌توانم خطرات شما را قبول کنم. من خودم را وقف خدا و انسانیت و اخلاق و خدمت به بندگان و کرامت و معرفت و نورانیت کرده‌ام.

دین‌شناسان در کربلا

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»؛^۴ پرهیزگاران گوش‌های خویش را وقف بر علم سودمند کردند و فقط به امور مفید گوش می‌دهند و به

۱. نمل: ۵۵.

۲. توبه: ۳۷.

۳. مریم: ۹۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.



هیچ عنوان با خطرات سروکاری ندارند! نمونه کامل کسانی که با خطرهای گوناگونی روبرو شدند و پاسخ منفی دادند، یاران باوفای ابا عبدالله‌الحسین علیه السلام بودند که وقتی در روز دوم محرم، وارد کربلا شدند تا ساعت چهار بعدازظهر روز عاشورا در کنار امام شهیدان ماندند و در مقابل تشویق و ترغیب و پیشنهادهای مادی دشمنان، مقاومت کردند و هرگز در برابر ترس و وحشت دشمن تسلیم نشدند و در مقابل فرهنگ یزیدی ایستادند. در مقابل انواع خطرانی که در این هشت روز بر آنها گذشت، گفتند: «لا و الله»، نه پیشنهاد حکومت را قبول می‌کنیم؛ نه پیشنهاد فرمانداری فلان منطقه را قبول می‌کنیم؛ نه پیشنهاد پول فراوان و وعده شهوات جنسی را می‌پذیریم. ما یقین داریم که قبول کردن این پیشنهادات، قبول کردن آتش دوزخ است! این افراد یقین داشتند که یزیدیان «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^۱ هستند و اصرار دارند که همه آنها را به جهنم بکشانند!

شیاطین، در همه جا و همه وقت

یزیدیان در هر روزگاری به سبک مخصوص و با دام‌های گوناگون و با مکر و حيله و ابزارهای مختلف، مردم را به گمراهی و آتش دوزخ فرا می‌خواندند. امروزه نیز سنگین‌ترین ابزار دشمن برای کشاندن مردم به دوزخ، ماهواره‌ها، سایت‌ها، فیسبوک، مجلات و سینماهای هالیوودی و ایجاد شبهات و وسوسه‌افکنی است. اما در همین روزگار، دین‌شناسان دیندار از جوانان گرفته تا پیران، به دام نمی‌افتند و خطر را قبول نمی‌کنند. روابط معرفتی خود را با خدایشان محکم می‌کنند تا هیچ شیطانی نتواند آن را قطع کند! دین‌شناسی، حفاظ از شیاطین در همه جا و همه وقت

اگر عالم همه گردند همدست گمان این مبر کین در توان بست

بود هر جا دری از سنگ و از گل در آوردن تــــوان الا در دل

اگر تمام جهان در یک طرف قرار بگیرند و دین‌شناس دیندار در طرف دیگر باشد و همه بخواهند در ارتباط بین او و خدا خلل وارد کنند، نمی‌توانند! آیا اهل مکه توانستند این

رابطه را برای عمار قطع کنند؟ آیا توانستند این رابطه را برای سمیه و بلال قطع کنند؟ آیا توانستند این رابطه را برای میثم تمار و حجر ابن عدی قطع کنند؟ آیا این رابطه را توانستند برای مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین قطع کنند؟ دری که از درون دل به روی خدا براساس معرفت قرآنی و اهل بیتی باز شده باشد، از جا گندنی نیست. کسانی که حسینی هستند و عاشورایی فکر می‌کنند در هر زمان و مکانی که قرار بگیرند، محفوظ خواهند بود.

خطرات امروز، بیشتر از همیشه

به عنوان نمونه در زمان طاغوت و قبل از انقلاب، خطرات زیادی مردم را تهدید نمی‌کرد، در آن زمان ماهواره و فیسبوک و سایت و موبایل نبود؛ تنها خطری که بود سینماهای کذابی بود که بخشی از آن، دست بهایی‌ها بود و گاهی در بعضی از مکان‌ها هم زنان نیمه عریانی دیده می‌شدند! اما اکنون خطر، جامع شده است و به فرموده قرآن کریم: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾؛ فساد و پریشانی در همه بر و بحر زمین به واسطه بدی‌های خود مردم پدید آمده است! همان‌گونه که مشاهده می‌کنید اروپا و آمریکا، دریا و خشکی را، پر از خطر کرده‌اند؛ از بالای سر مردم و حتی در کنار تخت خواب آن‌ها نفوذ کرده‌اند. کافی است که یک نفر، آنتن ماهواره را در کنار تخت خوابش قرار دهد، با یک کلید می‌تواند هزاران فیلم کثیف را باز کند!

کسانی که اهل مسجد و حسینیه و تکایا و مراکز ایمانی هستند، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، در هر دورانی که باشد، از هجوم چنین خطراتی مصون خواهند بود؛ زیرا دین‌شناس دیندار، قبول خطر نمی‌کند. هر چیزی را که قبول می‌کند، خیر و صلاح و فلاح و صداقت و فروتنی است. همواره به دنبال واقعیت و اصالت و حقیقت است. این افراد از درون خودشان دری را به سمت خدا باز کرده‌اند و با معرفت به سوی او نظر می‌کنند.



هرگز شیاطین درونی و بیرونی را به آن مسیر راه نمی‌دهند. راه آن‌ها را قفل می‌کنند و کلید آن را محفوظ نگه می‌دارند!

داستانی از لطافت یک دین شناس

گاهی این افراد انسان‌های لطیفی هستند و کارهایشان شگفت‌آور است! یکی از دوستان بنده در تهران در حدود بیست سال قبل، شخص ثروتمندی بود و کارخانه عظیمی هم داشت. چهل سال بود که جنس کارخانه‌اش را در شهرهای مختلف به فروش می‌رساند و مردم هم می‌خریدند. هر سال حساب مالش را رسیدگی می‌کرد و سهم فقرا و سهم امام علیه السلام را پرداخت می‌کرد. اما مشکل قلبی پیدا کرد و پزشکان داخلی گفتند که معالجه شما بسیار مشکل است! آن زمان مثل امروز نبود که علم پزشکی پیشرفت چشمگیری پیدا کرده باشد. یک روز به من گفتم: «عضلات اصلی قلبم رها شده است و لذا برای معالجه به آمریکا می‌روم و در مهم‌ترین بیمارستان آن‌جا معالجه می‌شوم و برمی‌گردم». شش ماه در آمریکا بود. وقتی برگشت، گفتم: چه کار کردی؟ انسان وقتی این افراد را می‌بیند در مقابل لطیف بودن آن‌ها شگفت‌زده می‌شود! گفتم: متخصص‌ترین پزشکان آمریکا به من گفتند: بمان؛ شاید یک نفر مرگ مغزی پیدا شود و خانواده‌اش، اعضای بدن او را هدیه کنند. ما قلب او را برمی‌داریم و برای شما پیوند می‌زنیم. چون قلب شما باید پیوند شود! ولی من هزینه بیمارستان را حساب کردم و آمدم! گفتم: چرا قبول نکردی، پول هم که داشتی؟ در آن زمان به پول ایران چهل میلیون تومان هزینه می‌شد! گفتم: من پول داشتم ولی ندادم. من الان چهل و دو سال دارم. چهل و دو سال است که این قلب من، کانون محبت به اهل بیت علیهم السلام و مخصوصاً ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. من حداقل سی سال است که روی این قلب سینه می‌زنم و با زبانم ذکر «یا حسین علیه السلام» را به قلبم تلقین می‌کنم. نتوانستم خودم را قانع کنم که این قلب را با قلب یک مسیحی یا کافر و لاتیگ و بی‌دین عوض کنم. می‌خواهم این قلب را با خودم ببرم و در قیامت به محضر خدای خود عرض کنم: من بد عمل کردم، ولی دلم برای تو و اهل بیت علیهم السلام بود!

یک هفته بعد، مرحوم شد. او مسجدی بود و منبرهای زیادی را دیده بود و مواظب زیادی شنیده بود. به بهترین جلسات تهران رفت و آمد داشت و نصایح و عاظ را گوش می‌داد. یک دین‌شناس دیندار شده بود. هرگز خطر را قبول نمی‌کرد. ثروتمند شد، ولی بی‌دین نشد! سرمایه سنگینی به دست آورد؛ اما اهل گناه و معصیت نشد. زیرا فقط دیندار دین‌شناس، خوبی می‌پذیرد و بدی و شیطان را دفع می‌کند.

بود هر جا دری از سنگ و از گل در آوردن ————— توان الا در دل
تنی سهل است کردن از تنی دور دل از دل دور کردن نیست مقدور

شاید بتوان بین دو بدن را جدایی انداخت. بسیاری از بدن‌ها به لحاظ فیزیکی از بدن دیگران جدا هستند؛ مثلاً بین ما و حضرت ابراهیم، بین ما و حضرت موسی، بین ما و پیامبر اسلام ﷺ، بین ما و امیر المؤمنین، بین ما و ابا عبدالله ﷺ قرن‌ها فاصله است؛ اما دل‌های ما به هم نزدیک است.

دین‌شناس ارزش دین را می‌داند

یکی از دوستان می‌گفت که می‌خواستیم در کربلای معلی، یک کار عام‌المنفعه انجام دهیم؛ لذا با رفقای دیگر کمک کردیم و زمینی خریدیم و شروع به ساختمان‌سازی کردیم. وسط کار متوجه شدیم که هزینه نداریم و نمی‌توانیم کار را تمام کنیم. یکی از مؤمنین که ویلچری شده بود، در آخرهای عمرش در کربلا مانده بود. این رفیق ما گفت: آن مؤمن روبروی حرم آقا ابا عبدالله ﷺ قرار گرفته بود و بر روی ویلچر، مشغول دعا و ذکر بود. من به کنار او رفتم و گفتم: در کار خیر شرکت می‌کنید؟ بلافاصله گفت: حتماً! گفتم: پس بعداً مزاحم شما می‌شوم! گفت: نه، همین الآن بفرما. نباید بین من و کار امام حسین فاصله بیاندازی! دسته چک خود را درآورد و گفت: بنویس! رفیق ما گفت: من اول خواستم مبلغی را بنویسم و بعد عذرخواهی کنم که ببخشید اشتباه شد بجای اینکه دو میلیون بنویسم دویست میلیون نوشتیم؛ تا ببینم که او چه می‌گوید؟ شاید بگوید که من این مقدار پول ندارم! به هر تقدیر، مبلغ را نوشتیم و روی ویلچر گذاشتم و گفتم: امضا کنید! قلم خود را



در آورد و اسمش را که حاج علی نقی بود نوشت. خواست امضا کند که به او گفتم: حاج علی نقی! اول عینک را به چشم بزن و بخوان، بعد امضا کن! گفت: من برای ابا عبدالله عینک نمی گذارم. هر چقدر نوشتی حواله خود سیدالشهدا بوده و من امضا می کنم! کسی که از مال خود به این راحتی گذشت می کند، آیا از ابا عبدالله می گذرد؟ هرگز! کسی که از دویست میلیون به راحتی جدا می شود، از خیلی از چیزهای دیگر هم در راه ابا عبدالله می گذرد! در همان زمان، حاکم عراق وقتی به این مکان آمده بود، تعجب کرد و به فرش ها و سنگ ها و ستون ها نگاهی کرد و پرسید که اینها را چه کسی خریداری کرده است؟ گفتند: یک ایرانی! گفت: او کیست؟ گفتند: همین شخصی است که روی ویلچر نشسته! حاکم عراق به او گفت: چه می خواهی؟ گفت: یک قبر در حرم ابا عبدالله علیه السلام! حاکم عراق گفت: بنویسید من امضا می کنم! کنار یکی از ستون های حرم را خالی کردند و برای او قبری درست کردند. وقتی رحلت کرد، او را در همان مکان دفن کردند!

نتیجه گیری

آیا ماهواره می تواند این افراد را از امام حسین علیه السلام جدا کند؟ آیا شهوت و غریزه می تواند آنها را از این مسیر جدا کند؟ دین شناس دیندار فقط خوبی قبول می کند و بدی را رد می کند. بنابراین، خدای سبحان ما را آفریده و صفات بی نهایتش را که در دعای جوشن کبیر است در حق ما بکار گرفته و ما را به احسن تقویم خلق کرده است. پس کسی جز او، ما را نمی شناسد؛ لذا در حدود بیست آیه در سوره مبارکه «معارج» ما را روان کاملاً کاوی کرده و روش شناختی و عمل شناختی کامل را به ما یاد داده است. اگر این بیست آیه را خوب بفهمیم، از خطرات مصون بوده و واکسینه پروردگار عالم خواهیم بود.

روضه: زمین گیر شدن ثارالله

تا بی خبری ز ترانه دل هرگز نرسی به نشانه دل
تا چهره نگردد سرخ از خون کی سبزه دمد ز دانه دل

اهمیت و جایگاه خودشناسی در سیر الهی

روزانه نیک نمی‌بینی بی‌ناله و آه شبانه دل
از موج بلا ایمن گردی آنگه که رسی به کرانه دل
از خانه کعبه چه می‌طلبی ای از تو خرابی خانه دل
جانا نظری سوی مفتقرت کاسوده شود ز بهانه دل

با لب تشنه و با دلی که هفتاد و یک داغ دیده بود، مقداری برای بیداری مردم صحبت کرد. شیخ مفید در ارشاد نوشته است که عکس العمل مردمی که به سخن ابا عبدالله گوش می‌دادند این بود که با تیر، پیشانی حضرت را هدف گرفتند. حضرت نتوانست با دستان مبارکش، جلوی خون پیشانی را بگیرد. کمر بندش را باز کرد. پیراهنش را بالا زد که هم پیشانی را پاک کند و هم صورتش را. سینه ملکوتی و عرش او، در برابر لشکر قرار گرفت. این بار، با تیر سه شعبه به او حمله کردند و تیر، سینه را شکافت و مقداری از پشت، بیرون آمد. دید نمی‌تواند تیر را از جلو، بیرون بکشد. خم شد و آن را از پشت سر درآورد. اما دیگر طاقت نیاورد و تحمل سواری نداشت. پایش را از رکاب درآورد و اسب باهوش آقا، دید که حضرت می‌خواهد بیفتد. سریع به میانه گودال آمد و دو دستش را جلو کشید و دو پا را عقب آورد که حضرت را به زمین نزدیک کند!

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
هوا ز باد مخالف چو تیره‌گون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت نه سیدالشهدا طاقت سواری داشت

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا»



جلسہ دوم

معرفت بہ نفس

وجوب شناخت سرمایه‌های وجودی

بر مرد و زن واجب است از طریق دانشی که خداوند به عنوان «قرآن» مجانی در اختیار آنها قرار داده، سرمایه‌های وجودی خود را بشناسند؛ نه اینکه این شناخت کار خوب و پسندیده‌ای باشد، بلکه واجب بسیار مهم و اساسی است. چراکه در کنار شناخت این سرمایه‌ها، چگونگی تبدیل آن به سود بی‌نهایت و دزدان کمین کرده‌ای که هیچ هدفی جز نابودی این سرمایه‌ها ندارند، هم شناخته می‌شوند.

خسارت، ثمرهٔ جهل

قطعاً می‌توان گفت، اولین کسی که مسئلهٔ شناخت و معرفت را اعلام و بیان کرده و آن را واجب دانسته، پروردگار مهربان عالم است. در قرآن مجید کراراً فرموده: ﴿اتَّعَمُّوا﴾؛ یعنی: این مطالب را می‌گویم برای اینکه بفهمید و بدانید و آگاهی پیدا کنید؛ زیرا هر لحظه زیستن جاهل و هر چشم به هم زدنش، نه ضرر، بلکه به فرمودهٔ قرآن مجید "خسارت" است. اگر ضرر باشد، قابل جبران خواهد بود؛ ولی این خسارت است که قابل جبران نیست.

مفهوم شناسی خسارت

خسارت در اصطلاح قرآن مجید به معنای "تباه کردن همهٔ سرمایه‌های وجودی" است. وقتی تباه شد، جایگزین نداشته و چراغ آن خاموش می‌گردد و دوباره روشن نمی‌شود! آیه

۱. مائده: ۹۷؛ یونس: ۵؛ اِسراء: ۱۲؛ طلاق: ۱۲.

شریفه **﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾**^۱ که در کنار سوگند الهی قرار گرفته، بسیار آیه سنگینی است. پروردگار می‌فرماید: «قسم به روزگار، انسان در خسارت است»؛ یعنی به خاطر جهل نسبت به خود، سرمایه‌های وجودی خود را تباه و ضایع می‌کند.

اهمیت خود شناسی

در کتاب‌ها نوشته‌اند که چند قرن پیش از میلاد مسیح **ﷺ**، معبدی را در یونان ساخته بودند. در بالای آن سنگی را به دستور سازندگان آن معبد نصب کرده بودند که در مقابل دیدگان همه بود و هر کس که قصد ورد به معبد را داشت، اول این سنگ را می‌دید و بعد وارد می‌شد. معلوم می‌شود کسانی که این معبد را ساخته بودند، راهی به فرهنگ پیغمبران داشتند! روی این سنگ نوشته بودند: «خود را بشناس!» همین دو کلمه، بنیان سعادت و ریشه خیر و پایه خوشبختی دنیا و آخرت است، چون کسی که خودش را بشناسد، می‌فهمد که هیچ مخلوقی در جهان هستی ارزش او را ندارد. حال این شخصی که خود را شناخته، ممکن است یک عطار باشد یا یک بقال باشد یا شاعر، معلم، معمار، دکتر باشد و یا اینکه جوان یا پیر باشد، زن یا مرد باشد، به هر تقدیر خودش را می‌شناسد و به این حقیقت پی می‌برد که در بین تمام مخلوقات جهان آفرینش، گران‌تر و با ارزش‌تر از او وجود ندارد!

بهشت، قیمت بدن انسان

در قیمت‌گذاری‌های معارف الهیه آمده است که ارزش و قیمت بدن انسان، فقط بهشت است و فرموده‌اند که خود را به کمتر از بهشت نفروشید؛ چون به هر کس که بخواهید بفروشید، بهای شما را ندارد و مجبور است شما را ارزان بخرد؛ از شما بهره‌کشی کند و در مقابل، هیچ بهره‌ای به شما ندهد!



فرعونیان، نمونه جهل نسبت به خویش

مثال این مطلب در قرآن مجید آمده است «الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ»^۱، مأموران فرعون در تمام شهرهای کشور مصر به خاطر اینکه خودشان را به فرعون فروخته بودند، فرمان‌های فرعون را اجرا می‌کردند. هر چه که بدست می‌آوردند، برای فرعون بود. فرعون، تمام مالیات‌های مملکت را برای خود جمع می‌کرد و به عیش و نوش می‌پرداخت؛ اما عمله‌ها و فرمانبرداران او به جز حقوق اندکی که دریافت می‌کردند، هیچ حق دیگری نداشتند! آن حقوق اندک را هم اگر در جای دیگری مشغول به کار می‌شدند، می‌توانستند بدست بیاورند و نیاز به خودفروشی به فرعون نداشتند و می‌توانستند آزادانه به کشاورزی یا کارهای صنعتی و تجاری مشغول شوند و زندگی پاکی داشته باشند! اما آنچه نصیب فرعون و درباریان او شد، در اواسط سوره «مؤمن» یا «غافر» بدان اشاره شده که درباره برزخ فرعونیان می‌فرماید: «التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»^۲؛ تا زمانی که در برزخ هستند، آتش به ارواح آنها عرضه می‌شود. مثل کوره‌ای که آتش را به مس می‌دمد، بر ارواح آنها دمیده می‌شود. «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ قیامت هم که برپا شود، دستور داده می‌شود که از جانب من، تمام بدنه دولت فرعون و هر کسی که برای او کم‌ترین کاری کرده، در سخت‌ترین عذاب‌ها قرار گیرند! نه اینکه چون کارش کم بوده، آتش مختصری را برای او قرار بدهیم، بلکه «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ».

قاتل شهید آیت‌الله مدرس، نمونه جهل نسبت به خویش

زمانی که قبر مرحوم آیت‌الله مدرس را در شهر کاشمر در یک اتاق کوچک دیده بودم، فرزند بزرگ ایشان را در کنار قبر پدرش زیارت کردم که از نظر قیافه، شبیه پدر بود و خودش نیز عالم بزرگواری بود و بعدها هم که دار فانی را وداع کرد، در همان‌جا کنار

۱. فجر: ۱۱.

۲. غافر: ۴۶.

پدرش مدفون شد. اتفاقاً غسل او هنوز زنده بود و در حدود صد سال سن داشت. من به دوستانم گفتم که به زیارت آن غسل برویم و سؤالاتی را از ایشان بپرسیم! وقتی او را ملاقات کردیم، ماجرای شب ۲۷ ماه رمضان را که شب غسل دادن و دفن کردن ایشان بود را برای ما تعریف کرد. ایشان گفتند که از طرف شهربانی، پاسبانی را به دنبال من فرستادند که شخص غریبه‌ای از دنیا رفته است و هیچ کس نیست که او را غسل و کفن کند؛ شما باید او را غسل بدهید! نه تنها من، هیچ کس از اهالی کاشمر آن شخص را نمی‌شناخت! من آن شخص را کفن کردم و در همین مکانی که شما ملاحظه کردید دفن کردیم! او به دستور رضاخان کشته شده بود.

داستان از این قرار است که رضاخان در کاخ سعدآباد که از پول نفت و معادن این کشور ساخته شده بود، به شهربانی مشهد دستور داد که شهربانی کاشمر را مجاب کنید تا مدرّس را به قتل برسانند. آنها هم دو نفر از پاسبان‌ها را مأمور می‌کنند که قبل از افطار روز ۲۷ ماه مبارک رمضان وارد اتاق مرحوم مدرّس شده و در چای او زهر بریزند. این دو نفر هم این کار را می‌کنند و آیت الله را مجبور می‌کنند تا زهر را میل کند! بعد از چند دقیقه که می‌بینند او هنوز زنده است، عمامه آن بزرگوار را از روی طاقچه برمی‌دارند و به دور گردن وی می‌پیچند و هر کدام از یک طرف می‌کشند تا او را به شهادت می‌رسانند! رضاخان هم بخاطر این کار، مبلغ پنجاه تومان به استان خراسان می‌فرستد که سی تومان را به رئیس شهربانی مشهد داده و به هر کدام از قاتلان هم ده تومان می‌دهند!

همان‌گونه که ملاحظه کردید، آنچه که نصیب آن دو پاسبان قاتل شد، جمعاً بیست تومان بود؛ ولی عذاب دائمی پروردگار را به دنبال دارد، زیرا که فرمود: «مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا». پس هر دو پاسبان با این کار، کافر شدند! اگر این دو نفر، ارزش خودشان را می‌دانستند و نفس خود را با رضاخان معامله نمی‌کردند، هرگز به این بلاء مبتلا نمی‌شدند.

چهل انسان، او را وادار می‌کند تا خود را با حیوان و مال و شهوت و امثال اینها مقایسه کند و بنای انسانیت را به بهای اندک بفروشد و هیچ چیزی نصیب او نشود. ملاحظه



می‌کنید که ده تومان در مقابل قتل یک مجتهد عالم سید که می‌توانست مملکتی را از ظلم و ستم نجات دهد، قابل ذکر نیست! پس خودشناسی بسیار مهم است؛ لذا فرمودند قیمت بدن شما بهشت است، قیمت روح و روان شما رضوان الهی است.

رضوان الهی، قیمت روح و جان انسان

ما می‌توانیم بهشت را تصور کنیم؟ البته به لحاظ طول و عرض، نه؛ بلکه نعمت‌هایی که در بهشت است را می‌توان تصور کرد؟ در سوره مبارکه «واقع»، «الرحمن»، «دهر» و «عم یتسألون»، کم و بیش می‌توانیم با آیاتی که نعمت‌ها را برمی‌شمرد آشنا شویم و آنها را تصور کنیم. زیبایی نعمت‌های بهشتی را تصور کنیم. قیمت بدن و روح خود را تصور کنیم. در سوره مبارکه «توبه» می‌فرماید: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۱. ما نمی‌دانیم این رضوان چیست؟ کیفیت آن را هم نمی‌دانیم، حقیقت آن را نمی‌دانیم! به همین خاطر، محققین و علمای بزرگ شیعه که دارای نور فکر و دل بودند، نوشته‌اند که ما تا به عالم آخرت سفر نکنیم، حقیقت رضوان برای ما روشن نخواهد شد! پروردگار متعال فقط می‌فرماید: «رضوان از جانب من، از تمام عنایات من در قیامت به شما، سنگین‌تر و بارزتر است!» اما ما دو قیمت داریم: یک، قیمت بدن ما که طبق معارف الهیه، بهشت است. دو، قیمت روح و جان ما که جایگاه آن «رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» است.

داستانی از یک جوان خودشناس

پیامبر اکرم ﷺ فرمود که خدای متعال جوانی را در روز قیامت در سایه ویژه عرش خود قرار می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز آن سایه وجود ندارد! اما آن جوان چه کرده است؟ او کسی است که خود را به بهای اندک نفروخته است! آن‌گاه رسول اکرم ﷺ توضیح می‌دهد که «رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ إِلَىٰ نَفْسِهَا فَتَرَكَهَا وَ قَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ»^۲؛ او کسی بود

۱. توبه: ۷۲.

۲. بحار الأنوار، ط - بیروت، ج ۱۰۰، ص ۱۵۱.

که کپسول شهوت و غریزه بود. زن جوان و زیبایی، او را به گناه دعوت کرد، ولی او حاضر به این کار نشد و خودش را به آن زن نفروخت و گفت: من از پروردگارم حساب می‌برم و با خدایی زندگی می‌کنم که بهشت را برای بدن من قرار داده است؛ پس قیمت بدن من تو نیستی، بهشت است!

این همان معرفت به خود و یا خودشناسی است. از این نکته‌ها، لطائف و اشارات در قرآن مجید و روایات ما فراوان است!

ای خسته درون تو نهالی است کز هستی آن تو را کمالی است

انسان بی معرفت، قبر متحرک

میوه وجود انسان، معرفت است. اگر انسان آگاه نشود و معرفت پیدا نکند، مثل هیزم متحرک است! قرآن کریم تعبیر عجیبی را در سوره «فاطر» درباره بی‌معرفت‌های نفهم و جاهل دارد. خدای متعال به رسولش می‌فرماید: ﴿مَا أَنتَ بِمُتَّعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾؛ ای حبیب من! مردم مکه، قبرهای متحرک هستند! آن‌ها کسانی هستند که با کثرت گناه، هم عقل را کشتند و هم جان را میراندند. پس قبرهایی هستند که دو میّت (عقل و جان) در آن وجود دارد و متحرک بوده و در رفت و آمد هستند، می‌خورند و می‌خوابند. اگر کسی چشم نافذ داشته باشد و بتواند درون آنها را ببیند، انواع حشرات گزنده و سمّی را خواهد دید که در حال گزیدن آن‌هاست. مار و عقرب‌های حسد و کبر و بخل و ریا و کینه و نفاق از لاشه این افراد می‌خورند و خودشان را چاق می‌کنند تا اینکه بمیرند!

معرفت از کیمیا بالاتر است

در گذشته به دانش شیمی، کیمیا می‌گفتند که از دانش‌های سرّی بود و اساتید این فن، به هر کسی یاد نمی‌دادند و فقط به افراد خاص تعلیم می‌دادند. روی مس را روکش طلا می‌کشیدند و آن را به طلا تبدیل می‌کردند، نه اینکه ذات مس را طلا کنند! این افراد در



میان مردم هم وجهه خوبی داشتند و توده مردم فکر می‌کردند که کار این‌ها شبیه معجزه است، ولی معجزه نبود! به این شعر زیبا توجه کنید:

گر کیمیا دهندت بی‌معرفت گدایی ور معرفت دهندت بفروش کیمیا را
وقتی نتوانی علم شیمی را به کار بگیری، اگر ده جلد کتاب هم درباره آن بنویسی،
نمی‌توانی کاری از پیش ببری، چون اگر معرفت پیدا کنی، همه چیز را در اختیار خواهی
داشت. خواجه هرات می‌گوید: آن را که عقل دادی چه ندادی و کسی را که عقل ندادی
چه دادی؟! پس به کسی که معرفت دادی، چه ندادی و به آن کس که معرفت ندادی
چه دادی؟!

ای خسته درون تو نهانی است کز هستی آن تو را کمالی است
ای سایه‌نشین هر درختی بنشین به کنار خویش لختی
این انسان، یک مقدار هم به خودت برس! تو که شیر و پنیر و چربی و روغن را فهمیدی،
اشیاء را فهمیدی، پس چرا خودت را نفهمیدی؟ جناب حافظ چقدر زیبا می‌فرماید:
سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

ارزش انقلاب و دین‌داری

نزدیک صد سال است که نه تنها ایران، بلکه اغلب کشورهای شرقی، دست‌گدایی به سوی اروپا و آمریکا دراز کرده‌اند و فکر می‌کنند که همه چیز را باید از آن‌ها بخواهند و حتی دین و فرهنگ و روش زندگی را هم باید از آن‌ها تقلید کنند! یکی از سناتورهای مجلس سنای انگلیس در زمان پهلوی که از قاتلان مرحوم آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری بود و اعدام او را امضا کرد، به صورت علنی گفت که همه چیز ایران حتی زن، مرد، زبان، رسم و رسوم، آداب و اخلاق، لباس و قیافه آن‌ها باید انگلیسی شود! اگر این مردم به کمک امام و شهدا انقلاب نکرده بودند که هیچ چیزی برای کشور نمی‌ماند! آن‌ها سگان هاری هستند که دور سفرهٔ دین می‌گردند و دین‌داران را به تباهی می‌کشند!



معرفت، مانع خسارات

خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱؛ ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تر هستیم! شاعر می‌گوید:

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش، از دور خدایا می‌کرد!

اگر انسان خودش را بشناسد، به روان‌کاوی‌های خدا در قرآن و معرفت و شناخت عمل تکیه می‌کند و با همین روان‌شناختی پروردگار و شناخت روش عملی، زندگی می‌کند. در این روان‌کاوی و روش‌شناسی، تمام خسارت‌ها را متوجه شده و تمام خوبی‌ها را می‌فهمد و در نتیجه با جاذبه و دافعه، عمر کرده و همه بدی‌ها و خطرات را دفع کرده، خوبی‌ها و خیرات را جذب می‌کند. اما متأسفانه اکثر انسان‌ها جذب شرّ و دفع خیر دارند که از جمله، جامعه ما هم گرفتار این مسئله است. شما به شهرهای پاک و مردان و زنان مؤمن نگاه نکنید. در وجود اکثریت مردم آشوبی از شیاطین وجود دارد که آنها را به مال حرام و روابط نامشروع و طلاق می‌کشاند. آمار شراب‌خواری، رباخوری، اختلاط مرد و زن در عروسی‌ها، رفاقت‌های ناباب بسیار بالاست و مردم جاهلانه نفس خود را با اشخاصی و عناصری معامله می‌کنند که فقط باخت نصیب آنها می‌شود، چون طرف مقابل چیزی ندارد که به آنها بدهد!

بنابراین، این دو کلمه، نباید از یاد ما برود که قیمت بدن ما بهشت است و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: این بدن را به غیر از بهشت نفروشید، زیرا بدن شما قیمت دومی ندارد و فقط برای بهشت است و قیمت جان شما هم رضوان الهی است.

خوشا آنان که در این صحنه خاک	چو خورشیدی درخشیدند و رفتند
خوشا آنان که بذر آدمیت	در این ویرانه پاشیدند و رفتند
خوشا آنان که در میزان وجدان	حساب خویش سنجیدند و رفتند
خوشا آنان که بار دوستی را	کشیدند و نرنجیدند و رفتند



خوشا آنان که پا در وادی حق نهادند و نلغزیدند و رفتند

روضه: داستان آشنایی حضرت رباب علیه السلام با اباعبدالله علیه السلام و مصیبت‌های

ایشان

یکی از مسیحیان مدینه به همراه دخترش مسلمان می‌شوند، آن دختر وقتی در فضای نورانی اسلام قرار گرفت، هم پدر خود را شناخت و خودش را شناخت. پدر او در ایام خانه‌نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام به محضر آن حضرت می‌آید و اعلام می‌کند که من علاقه دارم دخترم را به عقد فرزند شما امام حسین علیه السلام در بیاورم! امیرالمؤمنین علیه السلام قبول می‌کند و آن دختر، همسر اباعبدالله علیه السلام می‌شود. این دختر آن قدر ارزش داشت که امام حسین علیه السلام فرمود: خانه‌ای که هم اسم این دختر در آن خانه باشد، من آن خانه را دوست دارم!

نام پاک این دختر، رباب بود که میوه‌ای خوش‌بو و گلی زیبا و ثمره‌ای به نام علی اصغر علیه السلام را برای امام حسین علیه السلام به ارمغان آورد. چندین قرن است در بیشتر کشورها در روز هفتم ماه محرم، زنان و بانوان مسلمان و غیر مسلمان، بچه‌های شیرخواره را لباس علی اصغر می‌پوشانند و برای احترام به آن وجود مبارک، جلسات عظیمی را برپا می‌کنند.

وابستگی شدید روحی حضرت رباب علیه السلام به سید الشهداء به قدری بود که روز اربعین وقتی اهل بیت علیهم السلام در کنار قبور مطهر شهدای کربلا عزاداری می‌کردند، بعد از سه روز که خواستند به مدینه بازگردند، رباب از امام زین‌العابدین علیه السلام تقاضایی کرد! امام سجاده علیه السلام در روز سوم به عمه سادات حضرت زینب علیه السلام فرمود که همه آماده برگشتن به مدینه شوید که اگر این زنان و دختران، بیش از این در کنار قبرها بمانند از دست می‌روند! همه قبول کردند و سوار بر مرکب‌ها شدند، به جز رباب! حضرت رباب خدمت امام آمد و بعد عرض ادب، تقاضا کرد که اگر اجازه بدهید من به مدینه نیایم، چون من بدون حسین نمی‌توانم زندگی کنم! من در شهری که بوی حسین نمی‌دهد، نمی‌توانم زندگی کنم! حضرت فرمود: اگر می‌خواهی بمان! عرض کرد: من کنار این قبر تا زمان مرگم می‌مانم!



قافله اهل بیت علیهم السلام به مدینه برگشت، ولی رباب در کربلا ماند. او روزها به کنار قبر ابا عبدالله علیه السلام می آمد و صورتش را روی قبر مبارک می گذاشت و جان سوز ناله سر می زد: حبیبی! یا حسین! حبیبی! چه جان سوز اشک می ریخت! حسین! آرم جانم. حسین روح و روانم. حسین دردت به جانم. شبها زنان طایفه بنی اسد که نزدیک کربلا بودند، او را به میان قبیله خود می بردند. چند روزی که گذشت به او گفتند: آفتاب کربلا خیلی سوزان است و صورت شما پوست انداخته است؛ اگر اجازه بدهید کنار قبر ابا عبدالله علیه السلام سایانی درست کنیم و شما زیر این سایه گریه کنید! حضرت رباب فرمود: نمی خواهم، من خودم در این بیابان دیدم که بدن قطعه قطعه شده ابا عبدالله در مقابل آفتاب گرم و سوزان کربلا بر روی خاک افتاده بود، من بعد از حسین، سایه نمی خواهم!



جلسه سوم

شناخت خطر شمره خودشناسی

تجارت با سرمایه‌های وجودی

شناختن سرمایه‌های وجودی که خداوند مهربان به هر انسانی بدون استثنا عطا کرده است واجب است. شناخت این سرمایه‌ها سبب می‌شود که انسان با آن‌ها تجارت کند و به فرموده حضرت حق در سوره «فاطر»، تجارتی است که درهای ضرر به رویش بسته شده و فقط منفعت و سود نصیب او می‌شود که جاودان و ابدی خواهد بود. انسان می‌تواند در دنیا و آخرت از این منفعت‌ها بدون قطع شدن بهره‌برد که در سوره «واقعہ» فرمود: ﴿لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾^۱؛ ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾^۲؛ این تجارتی است که امکان ضرر در آن وجود ندارد.

تفاوت انسان و حیوان

پس شناخت سرمایه‌های عطا شده، واجب است و اگر انسان قدر این سرمایه‌ها را نداند، بیکار می‌ماند و وقتی بیکار ماند، نه در دنیا چیزی نصیب او می‌شود و نه در آخرت از آن‌ها طرفی می‌بندد! در کتب آسمانی مخصوصاً قرآن، به زبان صد و بیست و چهار هزار پیامبر، خیر داده است که کسی نباید فکر کند تمام مردم دنیا، مشغول کار و تجارت هستند و

۱. واقعہ: ۳۳.

۲. فاطر: ۲۹.



هیچ کس بیکار نیست! تعبیر قرآن کریم این است که کارهایی که مردم می‌کنند و زحماتی که می‌کشند، برای این است که شکم خود را سیر کنند و غرائز خود را تأمین کنند و به نیازمندی‌های خود برسند. هیچ‌کدام از این کارها اختصاصی به انسان ندارد، حیوانات و جانداران دیگر نیز این کارها را می‌کنند. از این نظر انسان بیکار نمی‌ماند! پس اگر "سرمایه‌های الهی وجود خویش" را نشناسد، بیکار می‌ماند و هیچ چیزی نصیب او نمی‌شود.

آن‌چه در دنیا با کار کردن، نصیب انسان می‌شود، به تعبیر قرآن کریم نصیب همه حیوانات نیز می‌شود: ﴿مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ﴾؛ رویدنی‌های زمین، هم برای شما و هم برای چهارپایان است و در این زمینه با حیوانات شریک بوده و بر سر یک سفره نشسته‌اید که می‌خورید و کار می‌کنید و می‌خواهید و ازدواج می‌کنید. همه این مراحل را حیوانات هم دارا هستند. پس امتیازی برای شما محسوب نمی‌شود و لذا اگر در این کارها غرق شوید، ذلیل دنیا و آخرت خواهید شد.

خواجه این مفلسی ز بیکاری است غم و اندوه تو ز بی‌عاری است
خالی بودن دست تو به خاطر این است که از منافع و سرمایه‌هایی که خدا برای تو رقم زده، استفاده نمی‌کنی و بیکار هستی.

آرامش خاطر مومن خودشناس

مؤمنی که معرفت دارد، طبق آیات قرآن کریم غصه ندارد، چون هیچ چیزی را از دست نمی‌دهد: ﴿مَا تَقْدُمُوا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ﴾^۲؛ مؤمن به خاطر ایمان و معرفتش، کارکرد چشم، گوش، دست، پا، فکر، بدن و همه اعضای او در پیشگاه خداوند ذخیره می‌شود و یقین دارد که اگر قیامت در ده هزار سال دیگر اتفاق بیافتد، تمامی ذخیره‌هایش را به او

۱. نازعات: ۳۳؛ عبس: ۳۲.

۲. بقره: ۱۱۰.



می‌دهند؛ لذا همواره در این حس به سر می‌برد که هیچ چیزی را از دست نداده و جای غصه هم نیست.

مؤمن به قدری به کارهایش اطمینان دارد که حتی اگر اموالش کم یا زیاد شوند، می‌داند که خداوند متعال، او را در زیادی یا کمی مال مورد امتحان قرار می‌دهد و باید از عهده این امتحان، سربلند بیرون بیاید؛ لذا اگر مالش اضافه آمد، خمس و زکات آن را می‌دهد. همواره به فقرا صدقه می‌پردازد. اتفاق را از یاد نمی‌برد و به پدر و مادر و اقوام خود کمک می‌کند. همیشه به دنبال کارهای خیر است و امتحان خود را بسیار عالی پس می‌دهد. چون وابسته به خداست؛ نه وابسته به پول و ثروت. او خود را از بند ثروت آزاد کرده و گره آن را از قلبش باز کرده است. قلب مؤمن یک عالم درونی است و اموالش هم یک عنصر بیرونی است. او در کنار مال و منال خودش است، نه اینکه خود را فدای آن‌ها کند! اگر خدای متعال سفره او را خالی کند و نال خشک قرار دهد، خواهد گفت که محبوب من، این‌گونه خواسته است که من با نان خالی سر کنم؛ پس من به خواست محبوبم، راضی هستم. از این‌رو تمام درهای غصه به روی او بسته می‌ماند. ممکن است بلاهای بزرگ‌تری مثل مرگ فرزند و همسر به سراغش بیایند یا نزدیکانش به شهادت برسند، او شاید گریه کند و اشک بریزد، ولی احساس خلاً نمی‌کند. چون خواست خدا را در این می‌داند و این امتحانات را ذخیره‌های سنگین قیامت می‌شمارد. البته شاید ترس هم داشته باشد، اما چون تمام قدرت را از آن پروردگار می‌داند، فقط از او می‌ترسد!

عظمت خداوند در چشم مومن با معرفت

شخصی در راهی نشسته بود و پایش را دراز کرده بود که اتفاقاً شاه با حشم و خدم خود از آن مسیر عبور می‌کرد. عاملان و کارگران شاه که جلوتر حرکت می‌کردند، برای این‌که راه را برای شاه باز کنند. دیدند که این شخص در کمال آرامش پای خود را دراز کرده و مقداری از راه هم گرفته است! به او گفتند: بلند شو، شاه در حال رسیدن است! گفت: اینجا

زمین عمومی است و من در ملک خصوصی کسی نیستم که کنار بروم، من آزاد هستم هر جا باشم، شاه هم می‌تواند از راه دیگری برود!

چشمان این شخص از حشم و خدم شاه پر نبود و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»؛ خدا در باطنشان عظیم است و غیر خدا در دیدگاهشان کوچک است! انسانی که قوی باشد، از موجودی کوچک ترسی ندارد و برای او آمریکا و اسرائیل معنایی ندارند! اما از یک طرف مشاهده می‌کنیم که دولت‌های ذلیل و خوار اعراب این‌گونه نیستند و همواره غلام حلقه به گوش آمریکا و اسرائیل هستند، ولی از طرف دیگر یک مؤمن در میدان کربلا در مقابل سی هزار نفر قاتل قرار می‌گیرد و ترسی به خود راه نمی‌دهد و وقتی دو دست مبارکش را قطع می‌کنند، می‌گوید:

يا نفس لا تخشي من الكفار و أبشري برحمة الجبار^۲

حضرت عباس، قمر بنی‌هاشم علیه السلام آن سی هزار نفر را همچون نجاسات دوازده‌گانه می‌دانست؛ که شامل بول، غایط، منی، خون، سگ، خوک و امثال ذلک می‌شود! او با سرمایه‌های وجودی خود به خوبی کار کرده بود و سی هزار نفر دشمن را در رده بول و غائط قرار داد!

آن شخصی که در مسیر شاه نشسته بود هم ترسی به خود راه نداده بود و از جای خود بلند نشد! در گیرودار حرف زدن با نوکران، شاه از راه رسید و گفت: چه خبر است؟ گفتند: این شخص در اینجا نشسته و پایش را دراز کرده است و هر چه به او می‌گوییم از جایش تکان نمی‌خورد و می‌گوید که راه شاه باز است می‌تواند برود، من که مانع رفتن او نمی‌شوم! شاه گفت: من خودم با او حرف می‌زنم. او سوار بر اسب بود و این شخص الهی هم بر روی خاک نشسته بود. شاه گفت: چرا از جای بلند نمی‌شوی؟ گفت: دلیلی ندارد که از جای خود بلند شوم، انسان باید نشست و برخاستش، شنیدن و دیدنش، خوردن و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۰.



آشامیدنش همراه با حکمت و دلیل باشد! شاه گفت: لااقل پایت را جمع کن! گفت: من عمری است که دستم را جمع کردم تا پایم را دراز کنم، اگر روزی گردن خود را کج کردم و دستم را پیش تو دراز کردم، آن وقت باید پایم را جمع کنم؛ اما الآن دستم پیش تو دراز نیست. من نان خور کسی هستم که نامش خداست و شصت سال است که نان مرا داده، گاهی نان خالی بود و گاهی نان و دوغ و گاهی هم نان و ماست و گاهی نیز نان و گوشت و گاهی اوقات هم اراده‌اش بر این بوده که صبحانه یا نهار مرا ندهد، به من ربطی ندارد، من که طلبکار او نیستم!

ما نباید فریب دنیا را بخوریم و بگوییم که هر چه داریم و هر چه که ما داده شده است از امتیازات ماست، مغازه، امتیاز من است! کارخانه، امتیاز من است! لباس‌هایم، امتیاز است! شغل و مقام، امتیاز من است! قرآن کریم می‌گوید که شما در این مسائل، با حیوانات شریک هستید و حتی آنها مقداری از شما راحت‌تر زندگی می‌کنند، چون هیچ حیوانی خیاط لازم ندارد و وقتی که از مادرش متولد شد لباسش با اوست و تا آخر عمر با همان لباس زندگی می‌کند! هر حیوانی که به دنیا می‌آید، علم زندگی کردن را به او می‌دهند و او می‌داند که چگونه زندگی کند! رهبری زندگی او به دست خدای کریم است که فرمود: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾^۱؛ یعنی: زمام اختیار هر جنبنده‌ای به دست اوست.

پس در تمام عالم، جریان کار به این صورت است که:

قطره‌ای کز جویباری می‌رود	در پی انجام کاری می‌رود
سوزن ما دوخت، هر جا هر چه دوخت	زاتش ما سوخت، هر شمعی که سوخت
ناخدایان را کیاست اندکی است	ناخدای کشتی امکان یکی است ^۲

ملاهی کشتی زندگی خود را به دیگران ندهید تا آن را غرق سازند. بدانید که فقط یک ناخدا می‌تواند کشتی زندگی ما را به ساحل نجات برساند و آن هم خدای مهربان است.

۱. هود: ۵۶.

۲. دیوان پروین اعتصامی.

مهار زندگی نباید در دست غیر خدا باشد

در کشور مصر وقتی انقلاب شد، جناب مرسی قدرت را در دست گرفت و برای اینکه کشتی حکومتش را به پیش ببرد، دو نفر از افراد، یکی اسرائیلی و دیگری آمریکایی را به عنوان ناخدا انتخاب کرد؛ ولی بعد از چند ماه دیدیم که همان دو نفر کشتی زندگی او را غرق کردند! او می‌گفت که ما با آن همه کشته‌ای که در انقلاب مصر دادیم و رنج‌های فراوانی که مردم ما کشیدند، نباید به قرارداد «کم دیوید» دست بزنیم؛ لذا یک نامه فدایت شوم برای سگ‌ها منطقه، اسرائیل نوشت و از نماینده‌های آمریکا هم با رویی باز استقبال کرد و به آن‌ها گفت که چون ما در ابتدای کار هستیم و توان حرکت دادن این کشتی را نداریم، شما به ما کمک کنید! دیدم که چگونه او را ذلیل کردند و به زندان انداخته و تمام رفقا و هم‌حزبی‌هایش را زندانی و بی‌اعتبار کردند!

این در شکل یک دولت بود، در کار فردی و خانوادگی هم همین است و مهار زندگی را نباید به غیر خدا داد؛ چون اگر بیگانه را به حریم خود راه دادید، اگر شخص نادرستی باشد، جوانان ما را معتاد می‌کند یا به سمت روابط نامشروع می‌کشاند و بعد از مدتی بیماری‌های گوناگونی را در وجود شما وارد می‌کند و جان شما را می‌گیرد! خدای متعال می‌فرماید که هر روز هزاران انسان می‌میرند، ولی ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾^۱؛ یک قطره اشک از چشم آسمان و زمین برای آن‌ها نمی‌چکد!

ارزش یک انسان با معرفت نزد خداوند

اما یک انسان با معرفت و مؤمن که سرمایه‌اش را شناخته و با آن کار کرده است، وقتی از دنیا می‌رود، مفهوم مخالف آیه می‌گوید که آسمان و زمین برای او گریه می‌کنند و هر چه انسان از نظر شخصیتی گسترده‌تر باشد گریه هم گسترده‌تر است. امام زین‌العابدین علیه السلام



می‌فرماید: وقتی پدرم را کشتید، تمام آسمان‌ها و زمین، درختان و کوه‌ها و سنگ‌ها، پرندگان و چرندگان، جن و ملائکه، همه برای او گریه کردند! پس اگر مهار زندگی را به دست بیگانه بدهیم، بیگانه می‌شویم و از یاد همگان فراموش می‌شویم؛ اما اگر مهار خود را به خدای متعال بدهیم، همه جا ما را می‌شناساند، آسمانی‌ها می‌شناسند، زمینی‌ها می‌شناسند، ملائکه عرش می‌شناسند.

دعای فرشتگان برای اهل معرفت

به جوانان توصیه می‌شود که همین امشب، آیات هفت و هشت و نه سوره مبارکه «مؤمن» یا «غافر» را بخوانند که در یکی از فرازها می‌فرماید: تمام فرشتگان حامل عرش و اطراف عرش، برای تمام اهل ایمان، دائم در حال دعا هستند؛ یعنی وقتی تو در خواب هستی، فرشتگان عرش مشغول دعا برای تو هستند و دعای آنها هم مستجاب است!

فریب ظواهر دنیا را نخوریم

بنابراین، فریب ظواهر را نخوریم، زیرا حیوانات هم این ظواهر را دارند! این سرمایه‌ها را مسیحی‌ها و یهودی‌ها هم دارند، لائیک‌ها هم دارند، بسیاری از افراد این اموال و قصرها و ویلاها را دارند؛ اما این‌ها هیچ کدام امتیاز نیست. ما افرادی را داشتیم که در حدود شصت سال عاشقانه به انتظار مرگ بودند و بر این باور بودند که مرگ یک پل است که یک طرف آن به دنیا و طرف دیگرش به آخرت چسبیده است و مرگ یعنی عبور از این پل. این تعبیر حضرت ابا عبدالله علیه السلام در روز عاشورا است که به یاران باوفایش درباره مرگ فرمود: ما امروز از روی پل رد می‌شویم و به تعبیر دیگر، از این خاک‌ها و گرد و غبارها و کم‌آبی‌ها و خانه‌های خشتی و گلی عبور می‌کنیم و به طرف خانه‌های ابدی و نعمت‌های همیشگی، نزد پروردگار می‌رویم.



چرا اصحاب آن حضرت در میدان جنگ و شهادت، از همدیگر سبقت می‌گرفتند؟ چون مرگ را پل می‌دیدند، مرگ را قبر نمی‌دیدند، غسل و کفن نمی‌دیدند. غسل و کفن برای بدن است؛ ولی هویت انسان از روی پل دنیا می‌گذرد. در عالم برزخ، این بدن خاکی را لازم ندارد؛ ولی در قیامت، دوباره این بدن را به او برمی‌گردانند. چون در تمام کارها با او شریک بوده و روح تنها نبوده است. این بدن او بود که نماز خوانده، روزه گرفته، کار کرده و در راه خیر و اهل و عیالش مصرف کرده است.

خواجه این مفلسی ز بیکاری است غم و اندوه تو ز بی‌عاری است

سرمایه‌های خدای چیست؟

سرمایه‌هایی که خدا به ما داده است چیست؟ یکی از آنها عقل است. قرآن کریم در چندین آیه به این سرمایه اشاره کرده است؛ اما از پول فقط در چند آیه نام برده است!

شکر، ثمرهٔ عقل

با سرمایه عقل، چه چیزهایی را می‌توان بدست آورد؟ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «العقل ما غِبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اَكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ»؛ وقتی انسان، عقل را به کار بگیرد، بنشیند فکر کند، بفهمد و دقیق بشود، می‌تواند خدا را با فهم درست و عاشقانه - که من در این دنیا مانند حیوان برای چریدن آفریده نشده‌ام - عبادت کند. می‌فهمد باید حق نمکی را که خورده است، رعایت کند! ما از رحم مادر تا اکنون که در دنیا هستیم، نمک خدا را می‌خوریم، پس باید از او تشکر کنیم و تشکر از او همان عبادت اوست. کسی که می‌خورد و شانه‌اش را بالا می‌اندازد و نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد و حج نمی‌رود و مسجد و محراب را قبول ندارد، عقل چنین فردی بیکار است و روزی فرا می‌رسد که به غم و اندوه می‌افتد و «قُضِيَ الْأَمْرُ»^۱؛ یعنی حکم خدا فرا می‌رسد که در آن زمان، کاری نمی‌توان کرد. جناب باباطاهر چه زیبا می‌گوید:

۱. کافی (ط _ دار الحدیث)، ج ۱، ص ۱۱.

۲. بقره: ۲۱۰.



وای آن روجی که در قبرم نهند تنگ به بالینم نهند خشت و گل و سنگ
نه پای آن که بگریزم ز ماران نه دست آن که با موران کنم جنگ

حضرت امیر علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید: «لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ». کسی که در گود زورخانه، پانصد بار شنا می‌رود و دویست بار گوارگه می‌گیرد و ده دقیقه می‌چرخد و منحرف نمی‌شود، اکنون که اسیر خاک شده است، نمی‌تواند حتی یک کرم نیم گرمی را از خود دور کند!

نه پای آن که بگریزم ز ماران نه دست آن که با موران کنم جنگ

اسارت هر فرد، گرو عمل خود اوست

بدن انسان که بیکار باشد، روح او هم در اسارت کارهای زشت اوست؛ زیرا ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۱؛ هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده است! اسارت هر انسانی نتیجه گناهان خود اوست و هیچ کس نمی‌تواند دیگری را از اسارت رها سازد، چون فرمود: ﴿لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادِي﴾^۲؛ محققاً شما یکا یکا به سوی ما باز آمدید! پس خدای متعال حتی یک نفر را هم در کنار بدکاران نمی‌گذارد و هر کسی در حبس گناهان خودش قرار می‌گیرد.

بنابراین عقل انسان می‌تواند کاسب بهشت باشد که فرمود: «وَ اَكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ»؛ چون این عقل می‌تواند حرف‌های انبیا را بشنود و مطالب مهم را از قرآن فرا بگیرد و با خود بگوید: اکنون که راه بهشت را برای من باز کرده‌اند و می‌توانم به بهشت وارد شوم، به چه دلیل راه خود را کج کنم و به طرف جهنم بروم؟! من که می‌توانم با نفس خود در قنوت نمازها سی مرتبه «یا رب، یا رب» بگویم و با این چشمان خود گریه کنم و به رکوع بروم و در مقابل عظمت پروردگار خود سجده کنم، چه ملاکی دارد که با اعتیاد، همه این اعمال

۱. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۵.

۲. مدثر: ۳۸.

۳. انعام: ۹۴.

را از کار بی‌اندازم و اعضا و جوارح خود را به جهنم بکشانم؟ خدا و انبیای او هم که دروغ نگفته‌اند، پس گناه، آتش است و من طاقت آتش جهنم را ندارم!

نتیجه‌گیری

بنابراین تا می‌توانم در این دنیا با صدق و صفا و درستی کار می‌کنم و سرمایه‌های الهی خود را به کار می‌اندازم و راه بهشت را برای خود هموار می‌سازم. خودشناسی منافع فراوانی برای انسان دارد که یکی از آن منافع‌هایی که ایجاد می‌شود، خطرشناسی است. قرآن مجید در سوره «معارج»، ما را روان‌کاوی کرده و روش‌شناختی را در اختیار ما گذاشته است که ما با فهم صحیح بتوانیم مواظب سرمایه‌ها و خطراتی که در کمین است باشیم!

بیا تا دست از این عالم بداریم	بیا تا پای دل از گل برآریم
بیا تا بردباری پیشه سازیم	بیا تا تخم نیکویی بکاریم
بیا تا از فراق کوی محبوب	چو ابر نوبهاری خون بیاریم
بیا تا همچو مردان ره حق	سراندازی کنیم و سر نخاریم

روضة: مواجههٔ زینب کبری علیها السلام با پیکر برادر

دختران و زن‌ها فقط می‌بینند که عمه سادات در حال جستجو است! آنها به قدری با ادب هستند که چیزی نمی‌پرسند و می‌دانند که عمه جانشان حکیم است و بدون دلیل، کاری را دنبال نمی‌کند! اما بچه‌ها در فکرشان است که عمه ما در این بیابان نیامده بود و اگر چیزی گم کرده باشد، باید در خیمه‌ها گم کرده باشد، پس او به دنبال چه چیزی می‌گردد؟ اگر می‌آمدند و از عمه می‌پرسیدند که به دنبال چه هستی؟ جواب می‌داد:

گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را	به هر گل می‌رسم می‌بویم او را
اگر بینم گلم در خاک و در خون	به آب دیدگان می‌شویم او را

دیدند که عمه سادات در یک نقطه نشست و شمشیر شکسته‌ها را کنار می‌زند، نیزه شکسته‌ها را به کناری می‌کشد و دستانش را به زیر بغل یک بدن قطعه قطعه شده گذاشت



و آن را به روی دامن گرفت. باز هم دلش آرام نگرفت، خم شد و لب‌هایش را به گلوی بریده گذاشت!

کسی گل را ز من بهتر نبوسید	کسی چون من گل پرپر نبوسید
کسی گل را به چشم تر نبوسید	کسی چون من گلش نشکفته در خون
به تنهایی تن بی‌سر نبوسید	کسی غیر از من و دل اندرین دشت
به آنجایی که پیغمبر نبوسید	به عزم بوسه، لعل لب نهادم

جلسہ چہارم

حرص، نعمت الہی

حرص، یکی از سرمایه‌های انسان

از سرمایه‌های مهمی که خداوند به هر انسانی عنایت فرموده، حرص است. اگر انسان، این سرمایه را بشناسد و درست به کار گیرد، تأمین‌کننده خیر دنیا و آخرت اوست. شاید نام این سرمایه را بارها در آیات قرآن کریم دیده باشید و تعجب کنید و که چگونه «حرص» به عنوان سرمایه شناخته می‌شود؟

تصور صحیح از حرص

ما تاکنون این مسئله را از رذائل اخلاقی می‌شناختیم و حتی در بعضی از روایات هم به عنوان یکی از آلودگی‌های اخلاقی نام برده شده است. حتی شعرای بزرگ ما هم از آن به زشتی یاد کرده‌اند؛ پس حرص چگونه می‌تواند سرمایه باشد؟ وقتی انسان در آیات قرآن کریم دقت می‌کند، این واقعیت را مشاهده می‌کند که یکی از سرمایه‌های عظیم انسانی «حرص» است و اگر در روایات یا فرمایشات حکمای الهی و متخصصان علم اخلاق به عنوان زشتی از آن یاد شده است، اصل آن زشت نیست؛ بلکه بکارگیری نادرست و خلاف و اشتباه از آن، موجب زشتی آن می‌گردد.

پس مسئله حرص، خودش زشت نیست؛ مانند آهن که اگر درست بکار گرفته شود، یک عنصر مفید است؛ اما اگر در راه نادرست از آن استفاده شود، زشت و شر خواهد بود. اگر این آهن با نیت و عقل و درایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بکار گرفته شود، عمرو بن



عبدود را به درک واصل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «لَصْرَبُهُ عَلَيَّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخُنْدِ قِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ»^۱؛ در این صورت ارزش دارد و از عبادت جن و انس هم بالاتر خواهد بود. اما اگر همین آهن به وسیله ابن ملجم بکار گرفته شود: «تَهْدَمْتُ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى»^۲؛ تمام ستون‌های هدایت را خراب می‌کند و بکار گیرنده آن «أشقى الأشقياء» می‌شود و برای ابد، اهل جهنم می‌گردد! چه فرقی بین این دو آهن وجود دارد؟ هیچ فرقی در نوع و جنس آن وجود دارد؟ هر دو عنصر معدنی هستند و هر دو را آهنگر ساخته و تیز کرده است؛ اما وقتی این آهن در دست امیرالمؤمنین قرار گیرد نور می‌شود و اگر در دست ابن ملجم قرار گیرد شر و زشت خواهد شد.

حرص، طبیعت انسانی

سرمایه‌ای که قرآن مجید از آن به عنوان «حرص» تعبیر می‌کند، بدین خاطر است که باید دید در چه مسیری بکار گرفته می‌شود؟ "حرص" خودبخود از نعمت‌های خوب الهی است که از حالات و کیفیات نفسانی در وجود انسان می‌باشد؛ یعنی یکی از شعاع‌های اراده و علم پروردگار در وجود ما انسان‌هاست و آن را از ابتدای آفرینش به ما عطا فرموده است و فرمود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾^۳؛ یعنی: انسان مخلوقی طبعاً سخت‌حریص و بی‌صبر است!

پس اگر این حرص را بدون عقل، فکر، اندیشه و بدون گره زدن آن به زلف دین بکار بگیریم، عوارض بسیار منفی برای بشر خواهد داشت و او را به دوزخ خواهد کشاند و نهایتاً از پروردگار عالم دور خواهد کرد. مگر اینکه در هنگام دور شدن، بفهمد و بیدار شود و جبران نماید و از بکار گرفتن دوباره این مسیر انحرافی چشم‌پوشد.

۱. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۸۶.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۲، ص: ۲۸۲.

۳. معارج: ۱۹.



کبر، ریشه کفر

در منابع روایی ما آمده است که یکی از ریشه‌های کفر "کبر" است؛ کبر یعنی تکبر در برابر حق که این حق، شامل قرآن، پروردگار، انبیا، ائمه و یا عبادات و طاعت پروردگار می‌شود. کبر در اینجا بدین معناست که حالتی برای انسان پیدا شود به گونه‌ای که مثلاً کسی حق ندارد به او امر و نهی کند و نقشه بدهد و دستور بدهد که نماز بخوان، روزه بگیر، خمس و زکات بده، به پدر و مادر احسان کن، به مردم نیکی کن، عدالت بورز، ربا نخور، قمار نکن، شراب نخور، رابطه نامشروع با نامحرم نداشته باش! بلکه می‌گوید که من آزاد و مستقل هستم و احدی حق ندارد به من امر و نهی کند! این حالت، همان کبر است که بدترین حالت برای انسان است.

خداوند متعال، منزل دنیا را در اختیار انسان گذاشت و ابر و باد و مه و خورشید و فلک را در اختیار او قرار داد، سفره نعمت‌های بی‌شمار را برای او پهن کرد تا انسان ادامه حیات بدهد؛ اما او در عین حال که غرق در نعمت‌های خداوند است، بگوید من خودم کردم و من آزاد هستم! این کبر است.

آثار مخرب کبر

آثار مخرب کبر به گونه‌ای است که اولاً انسان را از تمام فیوضات پروردگار در دنیا و آخرت محروم می‌کند و ثانیاً تمام درهای بهشت را بروی انسان می‌بندد و همه درهای دوزخ را به روی انسان باز می‌کند! کبر یکی از گناهان سنگین باطنی است.

زمان عبادت ابلیس

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید که شما مردم از مقدار سال عبادت ابلیس خبر ندارید که آیا از سال‌های مطابق با دنیای شما بوده یا از سال‌های مطابق با جهان دیگر! چون همین الآن هم سال و ماه در سیارات منظومه شمسی - براساس گردش دور خورشید - فرق می‌کند؛

مثلاً طول یک سال در سیاره مریخ کمتر از زمین است، ولی زمین ۳۶۵ روز که به دور خورشید دور زد، یک سال خواهد بود. آخرین سیاره منظومه شمسی که پلوتون نام دارد اگر بخواهد یک بار به دور خورشید بگردد، تقریباً ۸۳ سال زمینی طول می‌شود! پس سال‌ها باهم فرق می‌کند، زمان‌ها نیز در کرات مختلف، متفاوت است و علت آن هم گردش کرات به دور خورشید خودشان است. در خورشیدی که در منظومه شمسی است و نه سیاره در اطراف آن قرار دارد، زمان متفاوت است؛ یعنی زمان برای هر سیاره‌ای که به دور خورشید می‌گردد، با سیاره دیگر فرق می‌کند و همین‌طور این زمان‌ها قابل طولانی‌تر شدن است! پروردگار متعال در قرآن کریم می‌فرماید که طول یک روز در قیامت به اندازه پنجاه هزار سال: ﴿كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾؛ روزی که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود! محل عبادت ابلیس، دقیقاً مشخص نیست؛ ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید که شما نمی‌دانید که مقدار سالی که عبادت کرده، آیا از سال‌های زمین شماست یا از سال‌های دیگر است معلوم نیست! می‌فرماید که طول عبادت او "شش هزار سال" بوده است! اما وقتی خداوند به او امر کرد که بر آدم علیه السلام سجده کند، خطاب به خدای متعال گفت: چرا به من امر کردی؟ آیا من با این ماهیت وجودی، باید بر یک مشت خاک بی‌مقدار و بی‌ارزش و ناتوان سجده کنم؟ من برای خودم کسی هستم و عظمتی دارم! من سرمایه‌دار هستم! چرا به من می‌گویی به مسجد برو و در کنار اشخاص فقیر و ندار بنشین و رکوع و سجود کن؟! شیطان با این افکاری و کبرورزی که داشت، در مقابل این دستور الهی، تمام عبادات شش هزار ساله‌اش را به باد داد!

حبط عبادت

در اینجا این نکته را همه ما باید بدانیم که عبادت برای انسان، ثابت‌قدم نیست؛ مثل گناه که هرگز ثابت‌قدم نیست! عبادت ممکن است با یک سلسله کارهایی، بی‌ارزش شود و

مانند کبوتری باشد که گرچه بالش را گنده‌اند اما باز هم می‌پرد. پرونده انسان هم ممکن است با وجود عبادات زیادی که انجام داده، باز خالی باشد، زیرا گناہانی مرتکب شده که عباداتِ ثابتِ او را بی‌رنگ کرده و همه را از بین برده است. در مقابل هم، ممکن است جرقه‌ای در زندگی انسان ایجاد شود که مثلاً در شب عاشورا یا در شب‌های احیاء ماه مبارک رمضان یا با موعظهٔ یک عالم ربانی، توفیقی نصیب انسان شود که از گناہان توبه کند و گذشته‌ها را جبران نماید، در نتیجه پرونده اعمالش پاک و صاف می‌شود. به همین خاطر است که قرآن کریم سفارش می‌کند که عبادات خود را تا لحظه بیرون رفتن از دنیا حفظ کنید و نگذارید از بین برود!

به عنوان نمونه، طلحه و زبیر که از اصحاب پیامبر ﷺ بودند، منافق نبودند و واقعاً به پیامبر اکرم ایمان داشتند و خدمت شایانی در جنگ‌ها به اسلام و مسلمین کردند و ایمان خود را هم تا زمان کشته شدن عثمان حفظ کردند؛ اما وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت ظاهری رسید و آن زن از مدینه خروج کرد و به مکه آمد و مسلمین را به جنگ با آن حضرت، دعوت کرد، این دو نفر هم قبول کردند! دلیل قبول کردنشان هم این بود که به آن‌ها گفته شد که شما هیچ چیزی از علی علیه السلام کم ندارید، شجاعت شما، ایمان شما، قدرت و مدیریت شما قوی است! همین تملق‌گویی‌ها و تعریف‌های بی‌جا باعث شد که این دو جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول کردند! اینکه پیامبر ﷺ می‌فرماید که به دهان متملق، خاک بپاشید، برای همین است. همچنین فرمودند: تملق‌گویان بیجا مانند سگان هستند!

خلاصه اینکه به قدری این دو شخصیت مهم را تحریک کردند که حتی خود این دو نفر هم در باطن خود خیال کردند که ما از علی علیه السلام چیزی کم نداریم! چرا او باید حاکم باشد؟ لذا چندین هزار نفر را بر علیه حضرت تحریک کردند و جنگ جمل را راه انداختند و به فضل الهی، پیروز هم نشدند و هر دو به ذرک واصل شدند. آن‌ها، هم ایمان خود را از دست دادند و هم اهل جهنم شدند. اگر ایمان باقی مانده باشد که انسان به جهنم نمی‌رود، زیرا خدای متعال قسم یاد کرده که به عزت و جلالم سوگند که اهل توحید و ایمان را به

آتش نمی‌برم! ولی ایمان طلحه و زبیر ثابت‌قدم نبود و لذا اعمال صالح آنها از بین رفت و نباود شد.

نمونه دیگری از انسان‌ها مانند جناب حرّ بن یزید ریاحی است که وقتی توبه کرد و به یاران امام حسین علیه السلام پیوست، تمام گناهانش از پرونده اعمالش پاک شد و تبدیل به اولیای الهی شد.

بنابراین، نه اعمال صالح، پای ثابتی دارد و نه گناه. قرآن کریم هم سفارش می‌کند که اعمال و ایمان خود را حفظ کنید و سعی کنید آنها را سالم به برزخ ببرید و سرانجام با این اعمال صالح، وارد قیامت شوید!

بازگشت به موضع اصلی

از کبر و غرور در برابر حق دوری کنید، چرا که تمام عبادات شش هزار ساله شیطان را بر باد داد. امیرالمؤمنین علیه السلام به مریدان الهی می‌فرماید که از گناه کار ناامید نشوید؛ چون قابل علاج است و می‌توان او را وادار به توبه واقعی کرد و گناهانش را از پرونده‌اش پاک نمود.

حسد، ریشه کفر

گناه دومی که بعد از کبر در روایات ما بدان اشاره شده که بسیار مهم است، «حسد» می‌باشد که خدای متعال در قرآن کریم درباره آن خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: از شرّ حسود، وقتی بخواهد طرح خود را علیه تو پیاده کند، به من پناه بیاور! حسد آتشی است که از دل شخص برمی‌خیزد و نعمت‌های طرف مقابل را نابود می‌کند و آبروی او را می‌برد! انسان حسود وقتی می‌بیند که چند نفر در این شهر یا روستا بسیار اثرگذار هستند و افراد مثبتی هستند و عالم به زمان هستند، هم‌واره در صدد انتقام از آنها تا خود را بالا بکشد و آنها را به آتش ذلت بکشانند! این رذیله اخلاقی، باعث شد که برادری مثل قایل، برادرش هابیل را به قتل برساند! انسان حسود، حتی به خانواده‌اش هم رحم نمی‌کند.



حرص، ریشه کفر

اما گناه سوم بعد از کبر و حسد، "حرص" است که ریشه کفر تلقی شده است. مسئلهٔ "حرص" در معارف الهیه، ضد اخلاق و قناعت است؛ به گونه‌ای که وقتی خدای متعال باغی بسیار آباد، با همه نوع درخت میوه را در اختیار یک زن و شوهر گذاشت و به آنها فرمود: ﴿وَكَلَامِنَهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا * اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ * وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾؛ کل این میوه‌ها و کل این زمین، برای شماست. اما فقط یک کار را نباید انجام دهید، صدها و هزاران درخت در اختیار شماست، ولی به این درخت نزدیک نشوید! هر آنچه که شما لازم داشته باشید، در اطراف شما وجود دارد، ولی این درخت و میوهٔ آن به درد شما نمی‌خورد، نزدیک آن نشوید! اما اگر حرص آدم و حوا به عقل و فطرت و اندیشه آنها متصل بود و اگر میل و حرص آنها به سوی مراکز فکری و عقلی و روحی سوق پیدا می‌کرد و این میل را به سوی درختان بیشمار می‌کشید که به آنها واگذار شده بود بکار می‌گرفتند، هرگز به این گمراهی کشیده نمی‌شدند و از مسیر عقل و ایمان منحرف نمی‌گشتند. این دو انسان با کمک دشمن قسم خورده‌شان و با وسوسه‌گری او به طرف آن درخت رفتند! غافل از اینکه مهربان‌ترین مهربانان به آنها گفته بود که میوه این درخت به درد شما نمی‌خورد، کسی که خالق و آفریدگار آنها بود و به آنها احسان کرده بود و تمام این باغ پهناور را با همه درختان، رایگان به آنها داده بود و مصلحتشان را در این می‌دید که به این درخت نزدیک نشوند؛ اما حرص باعث شد که فریب خوردند!

حرص، نعمت الهی

البته حرص نیز مانند کبر و حسد، از نعمت‌های بزرگ الهی است، چون اگر حرص نباشد، انسان هرگز به سراغ آب و غذا نمی‌رود و اگر ده روز هم بگذرد، میلی به آب و غذا پیدا نمی‌کند! اگر این صفت در انسان نباشد، به دنبال مناظر زیبا نمی‌رود، کاسبی نمی‌کند،

ازواج نمی‌کند، بچه‌دار نمی‌شود! همه اینها از برکت صفت حرص است که همان میل و خواستن است.

اگر میل و حرص، جدای از عقل فرمان دهد و عقل انسان را اسیر خود کند، انسان را به بی‌راهه می‌کشاند؛ کما اینکه وقتی آدم و حوا حرص ورزیدند و از میوه آن درخت خوردند، به تعبیر قرآن کریم تمام لباس‌هایشان ریخته شد و به هر دو گفته شد که از این مکان خارج شوید: ﴿فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ﴾؛ خداوند با کسی رودربایستی ندارد. با اینکه آدم و حوا را دوست داشت، آن‌ها را از آن بهشت بیرون کرد. دوست داشتن خداوند تا جایی است که انسان سرمایه‌های الهی که به او افاضه شده را درست بکار گیرد.

مرحوم شیخ بهایی درباره جدا شدن انسان از فشار گناه، این‌گونه می‌گوید:

جَدَّ تو آدم بهشتش جای بود قدسیان کردند پیش او سجود
یک گنه چون کرد، گفتندش: تمام مذنبی، مذنب، برو بیرون خرام!

آدم فقط به یک درخت نزدیک شد! نه مرتکب زنا شد، نه ربا خورد، نه شراب خورد، نه دروغ گفت، نه غیبت کرد، نه فحش داد، نه آبروی کسی را برد، نه قتلی انجام داد؛ فقط به یک درخت نزدیک شد که از آن نهی شده بود. با این کارش حتی صدای فرشتگان هم درآمد که گفتند از اینجا بیرون برو!

تو طمع داری که با عمری گناه وارد جنت شوی ای روسیاه

اصل حرص و میل، نعمت است. اگر خدای متعال همین امشب، این نعمت را از همه ما بگیرد و چراغ میل را در ما خاموش کند، میل به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها در ما کم شده و حتی نابود می‌شود؛ چون مایه و سرمایه‌اش را نداریم. فرمود: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»؛ ولی این حرصی که به عنوان سرمایه به او دادم را ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا﴾ و ﴿إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾؛ «إِلَّا الْمُصَلِّينَ»؛ این روان‌کاوی پروردگار متعال است که وقتی

حرص در انسان، منحرف شود، به دو خطر جَدْوَع شدن و مَنُوع شدن برمی‌خورد!

۱. بقره: ۳۶.

۲. معارج: ۲۰ - ۲۲.



دنيا آنقدر ندارد که بر او رشک برند
یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
نظر آنان که نکردند بر این مشتی خاک
الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند
عارفان هر چه ثباتی و بقائی نکند
گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند
این سرایی است که البته خلل خواهد کرد
خنک آن قوم که در بند سرای دیگرند
گل بی خار میسر نشود در بستان
گل بی خار جهان مردم نیکو سیرند
سعديا مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

روضه: آب و اهل حرم در غروب عاشورا

شب یازدهم محرم که آب را آزاد کردند، وقتی چشم زنان و بچه‌ها در کنار خیمه‌های نیم‌سوخته، به آب افتاد، زارزار گریه کردند و دلشان می‌خواست برای تشنه‌های خود آب ببرند، ولی سرهای همه تشنگان را بریده بودند و بدن‌هایشان را قطعه قطعه کرده بودند! مقداری آب هم به مادر شش ماهه دادند، ظرف آب را در دستش نگه داشت و با کودک شش ماهه خود شروع به حرف زدن کرد:

بخواب ای غنچه پژمان و پرپر
بخواب ای غنچه نشکفته اصغر
بخواب آسوده اندر دامن خاک
ندیده دامن پُر مهر مادر
مترس ای کودک شش ماهه من
که اینجا خفته هم قاسم هم اکبر
نمی‌آید صدای تیر و خنجر
نه دیگر نعره الله اکبر
الهی بشکند آن دست گلچین
که کرد این غنچه را نشکفته پرپر

جلسه پنجم

مومن، نیاز مندربه واعط درونی

مومن، نیازمند به بیداری باطنی

وجود مبارک حضرت جواد علیه السلام، مؤمن را محتاج و نیازمند به سه حقیقت می‌داند:^۱
اول، بیداری باطنی است. این بیداری تا پایان عمر مؤمن با او حرف می‌زند و موعظه می‌کند. جناب حرّ بن یزید ریاحی، در همان اندک زمان که در اختیار داشت، به بیداری رسید و از خواب قلب، نجات پیدا کرد. از درون خودش موعظه شد. این موعظه، از درون او و در حقیقت، نسیم بهاری الهی بود که درخت خشک وجود حرّ را زنده کرد.

در سوره مبارکه "انعام" آمده است: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۲؛ کسی که دچار مرگ قلبی و باطلی شده بود، نسیم حیات معنوی ما او را زنده کرد و ما بعد از زنده شدن، برای او روشنایی و نور قرار دادیم تا با کمک آن نور در بین مردم زندگی کند. آیا چنین انسانی مانند مرده‌ای است که نمی‌خواهد زنده شود و در همان تاریکی‌های مرگ باطن بماند و بیرون نیاید؟ چنان که سی هزار نفر در صحرای کربلا در مرگ باطن ماندند و از آن بیرون نیامدند، ولی جناب حرّ بن یزید به نور الهی زنده شد و با آن نور بهترین زندگی را یافت.

انسان حس می‌کند که جناب حرّ از درون خود موعظه‌ای را شنید و هدایت شد، گرچه باید گفت که این موعظه درونی همان صدای پروردگار است که با بنده‌اش حرف می‌زند و او را

۱. تحف العقول، النص، ص ۴۵۷.

۲. انعام: ۱۲۲.



راهنمایی و نصیحت می‌کند. حق و باطل را به او می‌شناساند و به او برای قبول حق باور می‌دهد. جناب خُر هم از درون خود صدایی را شنید که من برای چه به کربلا آمده‌ام؟ برای کشتن چه کسی آمده‌ام؟ به عشق چه کسی آمده‌ام؟ به عشق چه کسی می‌خواهم با پاک‌ترین انسان‌های روی زمین بجنگم؟ به عشق چه کسی می‌خواهم دست خود را به خون پاک‌ترین انسان‌ها بیالایم؟ اگر این کار را بکنم، مگر چند سال دیگر زنده می‌مانم و چه مقدار خوارک و پوشاک نصیبم خواهد شد؟ چه مقدار از اموال دنیا، نصیب من خواهد شد؟ چه مقام‌هایی در انتظار من است؟ با اخباری که درباره برزخ و قیامت شنیده‌ام و می‌دانم که خدا و پیامبرش هم دروغ نمی‌گویند، چه خواهم کرد؟ اگر با پرونده شرکت در قتل پاکان عالم، وارد صحرای محشر شوم، جواب قاضیان قیامت را چگونه بدهم؟

واعظ درونی، همان تعقل و تفکر

براین اساس، اگر انسان اندکی تفکر و تعقل کند، صدای موعظه الهی را از درون خود می‌شنود و اگر بشنود، تغییرات اساسی را در وجود خود احساس می‌کند و راه ضلالت و گمراهی را با صراط مستقیم الهی عوض نمی‌کند. باطل را رها می‌کند و حق را می‌پذیرد و نهایتاً از یزیدی بودن بیرون آمده و حسینی می‌شود. این واعظ درونی است که همان اندیشه و تفکر است. انسان با خود حرف می‌زند و صدها سؤال مختلف از خود می‌پرسد که چرا این صدا را گوش می‌دهم؟ چرا این راه را انتخاب می‌کنم؟ برای چه کسی کار می‌کنم؟ خودم را برای چه کسی هزینه می‌کنم؟ پاسخ همه این سؤالات را در درون خود می‌یابد و واعظ درونی به او می‌گوید که ارزش تو بیش از این است. وقتی به ارزش واقعی خود پی بُرد، راه‌های غلط را رها می‌کند، وسوسه‌های شیاطین را به کنار می‌نهد و خود را به پاکان عالم وصل می‌کند. در این صورت است که از تاریکی فرار کرده، به نور الهی ملحق می‌شود و نور الهی در اعضا و جوارح او ظهور می‌کند و آن‌گاه همه اجزای او قیمتی می‌شود و ارزش پیدا می‌کند.



انسانی که به ارزش درونی خود پی برده است، خدای متعال طبق سوره مبارکه "نساء" او را برای ابد با چهار طایفه محشور می‌کند: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ چنین انسانی به محض ورود به عالم بعد، در کنار انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین قرار می‌گیرد و این محصول اندیشه پاک، تفکر پاک و واعظ درونی است که هر مؤمنی بدان نیازمند است.

غفلت، دشمن واعظ درونی

غفلت، بلای بسیار عجیبی است که انسان را در امور غیرشرعی گرفتار می‌کند.

موافقت اسلام با دنیای خوب

خانه

البته لازم به ذکر است که اسلام با دنیای مثبت، مخالفتی ندارد. مثلاً انسان باید هر روز که از خانه به دنبال کسب روزی حلال می‌رود، درآمد خوبی به دست بیاورد و در خرید و فروش و صنعت و کشاورزی بتواند تولیدات خوبی داشته باشد؛ اما باید به وظیفه شرعی خود نیز نسبت به خانواده و جامعه عمل کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به ثروتی که انسان از راه حلال بدست می‌آورد می‌فرماید که قطعاً باید قسمتی از آن را برای خانه و اهل آن کنار بگذارد. دارای خانه‌ای وسیع باشد: «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الْمَسْكُنُ الْوَاسِعُ»^۱؛ از روایت استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله با آپارتمان‌نشینی که ضربه بزرگی بر روحیه انسان‌ها وارد می‌کند مخصوصاً برای بچه‌ها، موافق نبودند. این آپارتمان‌نشینی از یادگارهای غرب است که به کشورهای شرقی آمد. اشتباهاتی که در تنظیم نظام اقتصادی در زمان‌های گذشته رخ داده، مردم را مجبور به آپارتمان‌نشینی کرده است؛ وگرنه اگر آن اشتباهات پیچیده و آلوده اقتصادی نبود، مردم زندگی گذشته را در پیش می‌گرفتند، خانه‌ای وسیع داشتند، با حیاط



۱. کافی (ط - دار الحدیث)، ج ۱۳، ص ۲۲۸.

بزرگ و حوض و درخت و گل و سبزه و هرگز فرزندان ما دچار افسردگی و عصبیت و پرخاش‌گری نمی‌شدند که امروز روان‌شناسان می‌گویند بسیاری از این بیماری‌ها از عوارض همین آپارتمان‌نشینی است.

غذا و میوه

از مزایای دیگر بهره‌مندی از دنیا که اسلام با آن مخالفتی ندارد، استفاده از غذاها و میوه‌ها است. انسان می‌تواند با درآمدی که از راه حلال کسب می‌کند، از نعمت‌های پروردگار مهربان بهترین بهره‌ها را ببرد؛ چراکه از طرفی خدای متعال هیچ حلالی را بر بنده‌اش حرام نکرده است و از طرف دیگر به انسان هم حق نداده که حلالی را بر خودش حرام کند. اینکه در روایات ما گفته شده است که دنیا را رها کنید و از آن چشم‌پوشید و به دنبال آن نروید، منظور خورد و خوراک و پوشاک و مسکن نیست! مراد بزرگان ما از دنیای مذموم، لهو و لعب و شهوت و غضب بی‌جاست.

انسان می‌تواند از درآمدهایش علاوه بر مسکن و خوراک، پوشاک نیز تهیه کند و دین هم به او اجازه داده است که برابر با شأن خود و اهل و عیالش از بهترین البسه استفاده کند. اسلام از بخل ورزیدن و کهنه‌پوشی و لباس‌های نامناسب پوشیدن بیزار است. قرآن کریم نیز لباس را نعمت دانسته و موادی که از آن لباس تهیه می‌کنند را چه زمینی و چه دریایی، زینت زندگی معرفی می‌کند. رسول خدا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام حتی رنگ لباس و کفش را هم بیان می‌کردند. امروزه در دنیا ثابت شده که رنگ‌ها هم می‌توانند تأثیر منفی داشته باشند و هم می‌توانند تأثیر مثبت داشته باشند که باید با انتخاب درست و مناسب آن برای لباس‌ها، بهترین‌ها را پوشید.

مَرکَب

همچنین یکی از بهره‌مندی‌های مثبت از دنیا، استفاده از مَرکَب مناسب است که امروزه همان اتومبیل‌ها و وسایل نقلیه دیگر است؛ اما همه اینها باید به دور از اسراف و افراط باشد.



مصرف درست اموال

اما نکته بسیار مهم و حساس این است که اگر انسان می‌تواند از ثروت خود برای تهیه خانه، خوراک، پوشاک و مرکب استفاده کند، براساس آیات قرآنی هرگز نباید رنگ تکاثر را به خود بگیرد؛ یعنی اگر مسکن داریم، خوارک و پوشاک ما هم آماده است و مرکب خوبی هم در اختیار داریم، نباید ثروت خود را در بانک‌ها انباشته کنیم و منتظر باشیم که روز بروز بر مقدار آن افزوده شود، چون انتهای جاده انباشته کردن، مرگ است و تمام این اموال برای وارثان می‌ماند و چه بسا یک فاتحه هم برای مورث نخواهند خواند! قرآن کریم می‌فرماید که اگر با ثروتی که خداوند به تو داده، به دنبال تکاثر باشی و کوثر را رها کنی، جهنمی بودن تو حتمی است.

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید که اموالی که بعد از تهیه ضروریات زندگی برای شما اضافه می‌آید را باید برای حل مشکلات مردم، مشکلات شهر و محله، مشکلات ایتم، مشکلات آبروداران بکار ببرید.

خدای متعال در کنار ثروتی که به انسان عطا می‌کند، دو مسئله مالی را هم واجب قطعی کرده است: یکی زکات است و دومی خمس می‌باشد. اگر کشاورزان و دامداران ما زکات ندهند، به تعبیر قرآن کریم با کافران یکسان خواهند بود و کسانی که خمس مالشان را نپردازند، ائمه علیهم‌السلام فرمودند که ما در قیامت جلوی آنها را می‌گیریم و این اموال را از آنها مطالبه می‌کنیم: **﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَاللَّيْلُ سَوَّلٌ﴾**؛ خمس و زکات، یکی از واجبات قرآنی است و انسانی که ۳۶۵ روز در سال را می‌خورد و می‌پوشد و سوار بر مرکب راهوار می‌شود و مشهد و کربلا و حجر مشرف می‌شود و برای فرزندانش جهیزیه و عروسی می‌گیرد، ولی وقتی اول سال شد و باید خمس اموال اضافه را بپردازد، خود را بدهکار ائمه علیهم‌السلام می‌کند و با آن سرمایه که حق او نیست به تجارت حرام می‌پردازد!

البته کسی که مؤمن نباشد و بهشت و جهنم اعتقادی نداشته باشد و باوری نسبت به احکام و معارف الهی ندارد، نمی‌شود با چنین انسانی حرف زد؛ اما کسی که دوست دارد مؤمن باشد و در دنیا و آخرت اهل نجات گردد، باید به مسائل شرعی خود عمل کند.

بازگشت به موضوع اصلی

مومن، نیازمند به توفیق من الله

یکی از خصلت‌های مهمی که در منابع روایی ما برای مؤمنین شمرده شده است، «توفیق من الله» است. توفیق در اینجا به معنای هدایتگری است؛ یعنی هر مؤمنی به هدایت خدا، به طرح خدا، به نسخه خدا برای چگونه زندگی کردن نیازمند است و خدای متعال نیز نسخه‌اش را کامل و جامع در کتابی بنام قرآن کریم بیان کرده و رحمتش را در این زمینه نسبت به ما کامل کرده است. او برای ما هدایتگری کرده، راهنمایی کرده، حلال و حرامش را بیان نموده، مسائل اخلاقی را تبیین کرده، مسائل عملی را نشان داده است. اکنون نوبت بندگان است که این هدایت را به اجرا بگذارند و عمل کنند و از راهنمایی‌های وجود مقدس او بهره ببرند.

هدایت شیطان، با نرفتن به سمت هدایت الهی

این نکته هم قابل ذکر است که اگر ما به سراغ هدایت خدا نرویم، قطعاً مهار حیات ما را شیاطین بدست خواهند گرفت و به هر طرفی که مایل باشند خواهند برد. کسی که هدایت خدا را نخواهد، گرفتار حرام مالی و حرام غریزه‌ای، حرام اخلاقی و عملی می‌شود و در نهایت هم سر از جهنم درمی‌آورد! اما ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾؛ ﴿وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً﴾^۲ و ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۳؛ همه این‌ها نتیجه قبول هدایت پروردگار مهربان است.

۱. رعد: ۲۹.

۲. کهف: ۴۶.

۳. بینه: ۷.

مومن، نیازمند به قبول نصیحت

از خصائص مهم دیگری که مؤمن به آن نیازمند است، «قبول نصیحت» است؛ یعنی سخنان دلسوزانه، حکیمانه، عالمانه و راهگشای دلسوزان عالم را بشنود و بپذیرد و عمل کند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید که پند و اندرز در جهان هستی فراوان است؛ علاوه بر اینکه انسان‌های پنددهنده نیز بسیارند. در نگاه آن حضرت، در و دیوار عالم، پُر از پند و اندرز است.

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین کین اشارت ز جهان گذران ما را بس
عمر انسان مانند آب جویی است که وقتی آدم از رحم مادر به دنیا می‌آید، این آب جوی
سرازیر می‌شود و در یک چشم به هم زدنی به قبر می‌رسد!
مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
انسان وقتی وارد باغی می‌شود، هزاران کتاب توحید از شاخه‌های درختان این باغ آویزان
است و هر برگی، یک کتاب خداشناسی است!

جوانی گفت با پیری دل‌آگاه	که خم گشتی چه می‌جویی در این راه
جوابش گفت پیر خوش‌تکلم	که ایام جوانی کرده‌ام گم
من از روییدن خار سر دیوار فهمیدم	که ناکس کس نمی‌گردد به این بالانشین‌ها
اظهار عجز پیش ستم‌پیشگان خطاست	اشک کباب باعث طغیان آتش است
نادره مردی ز عرب هوشمند	گفت به عبدالملک از راه پند
زیر همین گنبد و این بارگاه	روی همین مسند و این تکیه‌گاه
بودم و دیدم بر این زیاد	آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان	طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر	بد بر مختار به روی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد	دستکش او سر مختار شد



این سر مصعب به تقاضای کار تا چه کند با تو دیگر روزگار
در همین بارگاه و بر روی همین صندلی بود که سر اَبی‌عبدالله علیه السلام را جلوی عبیدالله دیدم
و زمان زیادی نگذشت که سر ابنزیاد را در همین مکان، در برابر مختار دیدم و بعد از آن
هم سر بریده مختار را. حالا هم سر مصعب را پیش روی تو ای عبدالملک می‌بینم و زمان
زیادی هم نخواهد گذشت که روزگار با تو همان خواهد کرد.

روضه: امام جواد علیه السلام، دومین امام عشان

ز دام طبیعت پریدن خوش است	گل از باغ ایمان چیدن خوش است
نسیمی وزد تا ز باغ وصال	چو گل، جامه تن دریدن خوش است
از این شهر و این خانه تا کوی دوست	چو آهوی وحشی دویدن خوش است
همه شب به امید صبح وصال	چو نی ناله از دل کشیدن خوش است
می عشق نوشیدم از دست یار	از آن باده جان پروریدن خوش است

حضرت جواد علیه السلام را مظلومانه شهید کردند. کسی که زهر را بنوشد، شدیداً تشنه می‌شود؛
اما امام علیه السلام هر چه طلب آب کرد، آبی به ایشان ندادند! در میان ائمه علیهم السلام امام جواد، دومین
امامی است که مانند جدّ بزرگوارش اَباعبدالله الحسین علیه السلام تشنه، جان داده است. بعد از
شهادت هم اجازه ندادند که بدن مطهرش را کنار قبر جدّش موسی ابن جعفر علیهم السلام دفن
کنند؛ لذا سه روز و دو شب، آن بدن بر روی بام خانه بود!

نقل می‌کنند که معروف است وقتی آفتاب طلوع می‌کرد، کبوترها بر بالای بدن مطهر
حضرت می‌آمدند و پرهای خود را به هم می‌بستند که مبادا نور آفتاب بر بدن مطهر بتابد!
اما کربلا بیابان بود و گرمای زیادی داشت!

زینب چو دید پیکری اندر میان خاک	از دل کشید ناله به صد آه سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون! دیده باز کن	احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر	دستی به دستگیری ایشان دراز کن



حسین من!

سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا لب بر گلو رسان و زجان بی نیاز کن
ای وارث سریر امامت! ز جای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پهراس بار دیگر روانه به سوی حجاز کن
ای حسین من! به خودت قسم که دلم نمی خواهد بروم، ولی ما را می برند! من می خواهم
صورتت را ببوسم، ولی سرت را بالای نیزه زده اند! می خواهم بدنت را ببوسم، ولی جای
درستی ندارد! زینب علیها السلام دو دستش را بر دو طرف بدن مطهر گذاشت و خم شد و لب هایش
را بر روی گوی بریده گذاشت! بوسیدم آنجایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوسید، زهرا علیها السلام نبوسید،
حیدر علیه السلام نبوسید، حتی نسیم صحرا نبوسید!

جلسہ ششم

آثار حرص عاقلانہ

حرص، سرمایه خدادادی

حرص به معنای میل، یقینا از سرمایه‌های عظیمی است که خداوند به انسان عنایت کرده است. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾^۱؛ حرص، با خمیر انسان، با گِل انسان، با خلقت او آمیخته است. اگر این حرص، عاقلانه و با هدایت دین هزینه شود، انسان، سود فراوان ابدی می‌برد.

پیغمبر ﷺ، حرص به هدایت انسان‌ها

یک نمونه این سود را برایتان بگوییم: در اواخر سوره توبه، در جزء نهم، خداوند، در معرفی پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾^۲؛ این انسان والا، تمام وجودش، حرص است. به چه چیز حرص دارد؟ پیغمبر اکرم ﷺ، به مال دنیا حریص نبود. کشاورزی، صنعت، تجارت، دامداری را تشویق می‌کرد؛ ولی از راه مشروع. خود او هم مدتی دامدار بود. مدتی تجارت داشت. از مکه به شام و از شام به مکه، کالا جابه‌جا می‌کرد؛ البته با سرمایه خدیجه رضی الله عنها. اما پیغمبر اکرم ﷺ، تمام وجودش را برای جمع کردن ثروت انبوه، هزینه نکرد. از آیات قرآن، می‌شود استفاده کرد که آن کسی که کارش، فقط ثروت‌اندوزی است، حرص دارد؛ ولی موتور حرصش، هوای نفسش است، خواسته‌های نامشروعش است.

۱. معارج: ۱۹.

۲. توبه: ۱۲۸.

پیغمبر ﷺ در عین اینکه داشت در دنیا زندگی می‌کرد و زندگی او محدود به درآمد مشروع بود، حریص بود. قرآن مجید می‌فرماید: او حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ؛ نسبت به شما حرص می‌زند. حرص به چه می‌زند؟ «عَلَيْكُمْ»؛ به شما حریص است. برای نجات شما، برای هدایت شما، برای علاج چهل شما حرص می‌زد. برای اینکه دلتان مرکز تابش انوار حق شود، حرص می‌زد. حرص می‌زد که عقل شما را رشد بدهد. حرص می‌زد که شما را متخلق به اخلاق الهی بکند. حرص می‌زد که تمام درهای دوزخ به روی شما بسته شود و درهای بهشت به روی شما باز بشود.

پاداش هدایت یک انسان

اُمّه ﷺ نسبت به هدایت گمراه، به شدت حریص بودند. در یک منطقه‌ای، یک مبلغ دین خواستند. پیغمبر اکرم ﷺ، امیرالمومنین ﷺ را انتخاب کردند. حضرت امیر ﷺ آن زمان، بیست و سه چهار سالش بود. علی ﷺ فرستادند به یمن برود که گمراهان را نجات بدهد؛ دین را به مردم انتقال بدهد؛ مردم را مودب به آداب الهی کند. پیامبر ﷺ، پیاده تا بیرون شهر مدینه به بدرقه امیرالمومنین ﷺ آمد. البته می‌خواست به مردم مدینه، حالی کند که مبلغ و معلم دین، خیلی احترام دارد. من پیاده تا بیرون شهر در این هوای گرم، او را بدرقه کردم. هنگام خداحافظی، -این را تنها ما در کتابهایمان نقل نکردیم؛ غیر از ما هم نقل کرده‌اند- به امیرالمومنین فرمودن: «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا، خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ»؛ علی جان! اگر در این سفری که می‌روی، با کمک خداوند، یک نفر به دست تو هدایت شود، فقط یک نفر از گمراهی درآید، از شیطان ببرد، اهل خدا بشود، از گناه جدا شود، وصل به عبادت شود، از آنچه که خورشید بر او می‌تابد و غروب می‌کند برای تو بهتر است. چه کسی می‌تواند چشم‌انداز طلوع و غروب خورشید را به دست بیاورد؟ خورشید به چه چیزهایی نور می‌دهد؟ حضرت می‌فرماید: هدایت کردن یک

نفر، در پرونده تو، از آنچه خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند بهتر است. کسی که برای نجات مردم، برای درآوردن یک انسان در چاه افتاده، برای نجات یک انسان از دست ابلیس و شیطان، از بیراهه، حرص بزند، چنین سودی نصیبش می‌شود. اگر این کار را عمری ادامه دهد، فرض کنید در پنجاه سال، چهار هزار گمراه، ده هزار گمراه را نجات بدهد، با این سرمایه حرص، چه سودی می‌برد! ما نمی‌توانیم سودش را حساب کنیم.

پاداش الهی تمام شدنی نیست

از پاداش‌های الهی، تعجب نکنید. «سُبْحَانَ مَنْ لَا تَنْفُصُ خَزَائِنُهُ»؛ ای خدایی که خزینه‌های تو، کم نمی‌شود. وقتی هزینه کنی، به میلیاردها انسان، بهترین ثواب‌ها را عنایت کنی، از خزینه تو کم نمی‌آید. کریم است و کرم او هم بی‌نهایت است.

هدایت انسان، بالاتر از عمره رجب

در روایت دارد، یک شیعه‌ای به وجود مبارک امام صادق علیه السلام عرض کرد: من می‌خواهم در ماه رجب، به عمره بروم. آمده‌ام که از شما خداحافظی کنم. عمره، عمل زیادی ندارد. وقتی مُحَرَّم، وارد مسجدالحرام می‌شود، اگر خلوت باشد، طوافش حدود نیم ساعت طول می‌کشد. دو رکعت نماز و سعی صفا و مروه و طواف نساء و نماز طواف نساء، کلا دو ساعت نمی‌کشد. امام صادق علیه السلام فرمود: ثواب عمره رجب را می‌دانی؟ گفت: نه؛ نمیدانم. حضرت فرمود: پس ثواب عمره رجب را بدان و برو. ثواب عمره رجب - که یک عمل دو ساعته است؛ آن هم همش راه رفتن است. کاری دیگر نیست. - برابر است با این که: سطح کره زمین را طلا بچینی و در راه خیر، خرج کنی. آن شخص، هیجان‌زده شد. بلند شد که خداحافظی کند و برود. امام صدایش زد. فرمود: از ثواب عمره رجب، ثواب بالاتر هم هست. گفت: قربانتان شوم! چه ثوابی؟ فرمود: مشکل یک نفر را حل کن. گره از کار

۱. کامل الزیارات؛ النص؛ ص ۲۳۷.



یک نفر، باز بکن. غمی را از دلی برداری. خلأ زندگی یک مومن را پر کن. ثواب این‌ها از ده عمرهٔ رجب، بالاتر است^۱. حالا اگر کسی حرص بزند که گمراه را نجات بدهد، برود یک جوان منحرفی را نجات بدهد، نمی‌شود بهره‌اش را حساب کرد.

صبر و محبت، لوازم هدایت

انسان، در نجات گمراه باید حوصله به خرج بدهد. با گمراه، با محبت روبرو شود. نرم حرف بزند. اگر مشکلی دارد، مشکلیش را حل بکند. بعد هم بگوید: این کارهایی که من کردم، اخلاقم، برخوردم، محبتم، کمک کردنم، این‌ها همه، دستورات دین من است. چه عیبی دارد که انسان، شبانه‌روز یک وقتی را برای نجات گمراه بگذارد؟ چه عیبی دارد؟ آن‌هایی که می‌گویند اثر ندارد، اشتباه می‌کنند. من در عمر چهل سالهٔ منبرم، با گمراهان، برخوردهای زیادی داشتم. یادم هم نمی‌آید که در این چهل سال، یک گمراهی از دستم رفته باشد. یک استادی داشتم که در هدایت گمراهان، عجیب هنرمند بود. باحوصله، با محبت، با کرامت. الان از دنیا رفته است؛ بیش از پنجاه سال است. هر سه وقت نماز می‌آمد؛ صبح و ظهر و شب. مسجدش هم شلوغ بود. من کامل یادم هست، نفراتی که صف اول نمازش شرکت می‌کردند، - معمولاً بهترین‌ها و مقدس‌ترین‌ها و خوب‌ترین‌ها صف اول می‌آیند - یک در میان، افرادی بودند که پشت شانته‌هایشان یا روی سینه‌شان یا روی بازوهایشان، انواع خالکوبی‌ها بود. آن وقت، من خیلی نوجوان بودم. الان که به حالاتشان، اطوارشان، منش و روش‌شان فکر می‌کنم، می‌فهمم که از اوصاف اولیاء الهی بود. این‌ها لات و چاقوکش بودند. بعضی‌هایشان عرق‌خور بودند. این‌ها با حوصله و زبان نرم این مرد، هدایت شدند؛ نماز شب می‌خواندند؛ حال و گریه‌ای داشتند. در محله‌های دیگر تهران، کمتر مثل آن‌ها امام‌حسینی پیدا می‌شد. فقط خدا می‌داند که چه بهره‌ای در پروندهٔ آن مرد الهی، به طور مستمر و پیوسته نوشته می‌شود. در قرآن مجید آمده که

۱. کافی (ط - دارالحدیث)، ج ۸، ۱۹۵.

پرونده بعضی با مردن، بسته نمی شود؛ خیلی ها حتی بعد از مردن هم پرونده شان باز است و مرتب در آن، بهره نوشته می شود. ﴿نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾؛ «ما قَدَّمُوا» یعنی هر چه که در زمان زنده بودنشان، عمل کردند. «آثَارَهُمْ» هم یعنی هر چه که بعد از مردنشان می ماند.

داستان هدایت یک خانواده

یک زمانی در ایران، تنها یک دانشگاه بود؛ دانشگاه تهران. شاید من، آن زمان، هفت، هشت، ده سال بیشتر نداشتم. وقتی منبری شده بودم، برادرِ امام موسی صدر، که در مسجدش منبر می رفتم، بعدا برای خودم تعریف کرد. گفت: یک دانشجویی در یکی از شهرهای آذربایجان غربی - حالا نیاز ندارد که اسم آن شهر را ببرم - در کنکور قبول می شود. کلا خانواده این دانشجو، بی دین بودند. در آن منطقه هم، در آن زمان، مشروب خوری و عرق خوری خیلی زیاد بود. همه این خانواده هم، اهل مشروب بودند. نه یک رکعت نماز، نه یک روزه ماه رمضان، نه یک پول در راه خدا، بی دین کامل، خواب کامل، نه بنشینند حسابی بکنند که انبیا و ائمه علیهم السلام برای چه چیزی عمرشان را هزینه کردند؟ در تاریخ، این همه شهید، این همه عالم، این همه تالیف، همه این ها واقعا بیهوده بوده؟ یعنی پوچ؟ پنج دقیقه فکر نمی کنند که چرا خدا، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را فرستاد؟ دوازده امام، صد و چهارده کتاب آسمانی، این همه عالم، حکیم، عارف، مولف، نویسنده، چرا؟ همه پوچ؟ عرق درست است؛ ورق درست است؛ روابط نامشروع درست است؛ ربا و زنا درست است؛ آن طرف همه پوچ؟ آدم، می خواهد ادعا کند که یک چیزی پوچ است، باید با دلیل بگوید؛ چوب انداز که نمی شود گفت صد و بیست و چهار هزار نفر، پوچ. به چه دلیل؟ با چه علمی حرف می زنی؟ چه حکمت و فلسفه ای در اختیارت است که با تکیه بر آن می گویی همه پوچ؟ آن ور همه پوچ، یعنی این ور هر چه هست، درست است. نمی شود دو طرف پوچ باشد. نمی شود دو طرف هم درست باشد. بالاخره یک طرف پوچ

است؛ طرف دیگر پر. یک طرف حق است؛ یک طرف باطل. یک طرف درست است؛ یک طرف نادرست. یا شب است یا روز است. یا دنیا است یا آخرت. یا غنا است یا فقر. یا مرد است یا زن. یا لال است یا زبان دارد. دو طرف که مساوی نمی‌شود.

خلاصه؛ این دانشجوی آذری، آمد تهران. در دانشگاه، صندلی‌اش کنار دست یک دانشجوی تهرانی افتاد. این دانشجوی تهرانی، از یکی از خانواده‌های متدین ریشه‌دار معتبر تهران بود. این‌ها در کلاس درس، در درس خواندن، در سوال و جواب، به هم علاقه پیدا کردند. آن دانشجو، صددرصد بی‌دین، این دانشجو، صددرصد دیندار، زلف‌شان به هم گره خورد. معاشرت خوب، معجزه می‌کند؛ رفیق خوب، معجزه می‌کند. نفس رفیق خوب، نفس عجیبی است. چند ترم گذشت. پدر این دانشجوی متدین مُرد. ختم او در یکی از مساجد معتبر تهران برگزار شد. این رفیق آذری، متأثر شد و فهمیده بود که باید به ختم برود. اما دانشجوی تهرانی، نگفته بود که به ختم پدرم بیا. می‌رود ختم. یک سخنران صاحب نفس، سخنران متدین، متخلق به اخلاق، مایه‌دار، می‌آید منبر می‌رود. - من پیری او را دیده بودم؛ خود من هم بعداً با او در بعضی از مجالس، هم منبر بودم؛ ولی او دیگر سن هشتاد سالگی را داشت می‌گذراند. مهمترین ختم‌های تهران هم آن زمان ایشان منبر می‌رفت - ختم تمام می‌شود. دو روز بعد، بعد از درس، این دانشجوی غیرتهرانی به دانشجوی تهرانی می‌گوید: رفیق! این آقای که منبر رفت چه کسی بود؟ می‌گوید: فلان کس. می‌گوید: حرفهایش خیلی در من اثر گذاشت. ما بی‌خود بیراهه زدیم؛ خیلی بیخود. من الان حس می‌کنم که سنگین، بدبخت، تیره‌روز، تاریک هستم. تو به من کمک بده که من با دین خدا آشنا شوم. می‌گوید: عیبی ندارد کمک می‌دهم. زمان می‌رسد به اول تابستان؛ دانشگاه تعطیل می‌شود. به این رفیق تهرانی می‌گوید: من می‌روم شهر خودمان، بعد از سه ماه، ترم که شروع شد، برمی‌گردم. برادر امام موسی‌صدر، به خود من گفت: این دانشجوی منحرف هدایت شده دیندار شده، در آن سه ماه، چنان در خانواده‌اش اثر می‌گذارد که خواهرها با حجاب می‌شوند، خانواده نمازخوان می‌شوند، روزه‌گیر می‌شوند، می‌آیند پیش عالم شهر، حساب مالشان را می‌کنند و برای مکه رفتن، آماده می‌شوند.



تجارت با سرمایه حرص، تجارت پرسود

تجارت با سرمایه حرص، بالاترین تجارت است. این جوان، بعد از تعطیلی دانشگاه، به شهر خودشان می‌رود و شدیداً میل پیدا می‌کند؛ حرص می‌زند که خانواده‌اش را از گمراهی نجات بدهد. و نجات هم می‌دهد. من نمی‌دانم الان آن جوانی که پنجاه سال پیش، خانواده‌اش را نجات داد، زنده است یا نه؟ اگر هم زنده باشد، باید هشتاد سالش باشد؛ من آن وقت خیلی بچه بودم. اگر هم از دنیا رفته که پرونده‌اش باز است؛ چون یک نسل را نجات داد. «حَرِيصٌ عَلَيكُمْ».

حرص به مادیات

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»؛ اما اگر این حرص، از مدار عقل بیرون برود و زلف آن فقط به مادیات محض، گره بخورد، ﴿إِذَا مَسَّ الشَّرُّ جَزُوعًا﴾؛ این آدمی که بند حرصش، فقط به پول گره خورده، زمانی که در کنار این پول، به مشکل بخورد، به سختی بخورد، به ورشکستگی بخورد، به نابودی مال بخورد، به کم شدن پول بخورد، «جَزُوعًا»، یقه پاره می‌کند. به دنیا و هر چه در دنیا است، بدبین می‌شود. چون تکیه‌گاهی ندارد. تکیه‌گاهش، پول بود. پول هم از دست رفت؛ به زلزله خورد یا به آتش سوزی و جنگ خورد یا به بالا و پایین شدن دلار خورد یا به ورشکستگی و رکود اقتصادی خورد، فقط گله‌مند می‌شود، رنج می‌برد، ناله می‌زند، می‌گوید این دنیا هم دنیا نشد، این زندگی هم زندگی نشد، اصلاً برای چه ما را خلق کردند؟ چرا ما باید بدبخت شویم؟ چرا ما باید ورشکست شویم؟ چرا باید پول از دستان برود؟ چون نیرویی مثل ایمان به خدا در وجودش نیست. یا دیوانه می‌شود یا روانی میشود یا خودکشی می‌کند. این‌هایی که خودکشی می‌کنند، فکر می‌کنند که به آخر خط رسیدند؛ در حالی که زندگی ما آخر خط ندارد. ابتدای زندگی ما خداست. پایان زندگی ما هم خداست. این یک



حقیقتی است که در قرآن آمده: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛^۱ شما اول تان خداست، آخرتان هم خداست. شما در آغوش خدا زندگی می کنید؛ در آغوش خدا.

امام حسین علیه السلام، الگوی حرص عاقلانه

انسان، دو شبانه روز، در گرمای حدود مهرماه عراق، تشنه و گرسنه باشد، - چون عاشورا، در برج مهر واقع شده بود - هفتاد و دو داغ ببیند، از کوره در نرود، فزع نکند، داد نکشد، ایراد نگیرد، اشکال نگیرد، آرامشش به هم نخورد. صورت خون آلودش هم روی خاک بگذارد و بگوید: «الهی رضا بقضائک، تسلیم لامرک، لا معبود لی سواک»^۲. امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی شمر، تیزی خنجر را به گوی مبارکش گذاشت و شروع به کشیدن کرد، در کشیدن اول، که گلو داشت پاره میشد و هنوز زنده بود، لبخند زد و سرش از بدن جدا شد. این برای انسانی است که حرص انحرافی ندارد. حرصش را به عبادت گره زده، به عشق به خدا گره زده، به هدایت گمراه، به کمک به بینوایان، به دستگیری از محتاجان، به رفع مشکل مشکل داران گره زده. یک مقدار حرص هم گذاشته برای پول درآوردن؛ برای اداره امور زندگی. ابی عبدالله علیه السلام در مدینه، کشاورزی و باغ داشت. محصولاتش را می فروخت و زندگی اش را اداره می کرد. همه حرصش، در باغ نیامده بود. همه حرصش در کارخانه نیامده بود.

بخل و بی رحمی، ثمره حرص در مادیات

اگر همه حرص، در پول بیاید، انسان را بیچاره می کند. چون آدم حریص، فقط جمع می کند؛ خرج نمی کند. اگر هم گوشت و تخم مرغ و بادمجون کدو می گیرد و به خانه می برد، برای این است که بخورد و نمیرد. اگر پای مردن در کار نبود، آن یک لقمه نان هم نمی خورد.

۱. بقره: ۱۵۶.

۲. مقتل الحسین، مقرر، ۳۵۷.

پول آن هم جمع می‌کرد. چاره‌ای ندارد، بدبخت! یک ثروتمندی زن نگرفته بود؛ در یک خانه کهنه زندگی می‌کرد. نیم سیر پنیر خریده بود؛ انداخته بود در یک شیشه؛ درش را بسته بود. صبح‌ها نان را می‌مالید پشت شیشه و می‌خورد. حریص یعنی دیوانه، یعنی بیمار، یعنی بدبخت. آن کسی که حرص خودش را به مال گره زده، خبر دارد که در شهر، مردم چه نیازهایی دارند؛ ولی دل بی‌خبری دارد. ممکن است روزی هشت، نه میلیون، ده میلیون درآمدش باشد و بداند یک خانواده در طول بیست و چهار ساعت، فقط یک وعده نان و سیب زمینی می‌خورند؛ اما رحمش نمی‌آید. چون حرص منحرف، دوزخی است. دل، پر از آتش جهنم است. مگر آتش جهنم، به جهنمی‌ها رحم دارد؟ قرآن می‌گوید: ﴿لَا بَارِدَ وَلَا كَرِيمٌ﴾؛ آتش، چه رحمی به دوزخیان دارد؟ حریص، آتش در درونش است. آتش که رحم ندارد. شما ده بار هم برو پیش او؛ بگو: آقا! ماه رمضان است، پنج میلیون بده ما به چهار تا خانه بدهیم که یک ماه را افطار داشته باشند. می‌گوید: برو به دولت بگو. به من چه! بگو: یک نفر سرطان دارد. اگر ده میلیون بدهیم، خوب می‌شود؛ دخترش است، بچه‌اش است، میوه دلش است. می‌گوید: چشمش کور؛ می‌خواست بچه‌دار نشود که حالا به این بلا دچار نشود. این‌ها افسانه نیست؛ این‌ها را من در زندگی دیده‌ام.

داستانی از بخل و بی‌رحمی

یک مردی بود، چهار تا دختر کر و لال داشت. می‌خواست سمک‌های این چهار دختر را عوض بکند. حدود دو میلیون تومان آن وقت می‌شد. گفتم: من یک مقداری را می‌دهم؛ بیشتر ندارم فعلاً. اگر داشتیم می‌دادم. رفتم پیش یک ثروتمند. گفتم: آقا! چهار تا دختر هستند، از بیست ساله تا بیست و شش ساله، باید سمک‌هایشان عوض شود. یک میلیون می‌خواهند. این ثروتمند را من می‌شناختم. همیشه در جیبش پنج شش تا دسته چک بانک‌های مختلف را داشت. گفت: غلط کرد زن گرفته که حالا چهار تا دختر کور و کر به

دنیا آورده. حالا هم که زن گرفته، می‌خواست یک دختر به دنیا بیاورد. به من چه که کر هستند و نمی‌شنوند!

انفاق و رحم، ثمره حرص عاقلانه

حرص، در باطن حریص، آتش دوزخ است. آتش که رحم ندارد. آتش می‌سوزاند. درونش بهشت‌آسا است که وقتی به او می‌گویی: دو میلیون برای این کار خیر می‌خواهم، بگوید: چرا دو میلیون؟ من یک وقت، به یکی گفتم: برای یک کار مهمی، برای قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) پول می‌خواهم. گفت چقدر می‌خواهی؟ گفتم: هر چه که خدا به دلت حواله می‌دهد. دو میلیارد تومان داد. گفتم: این اولش است. برو کار را راه بینداز؛ اگر کم آوردی، دوباره بیا پیش من. معلوم است باطن این انسان بهشت است. میوه‌ها را می‌خواهد بدهد. نمی‌تواند نگه دارد. آخر این همه میوه را می‌خواهد چه کار؟ می‌بیند که پروردگار، این همه میوه به او داده، می‌گوید: مگر من چقدر از این میوه را می‌خواهم؟ یک شکم می‌خواهم. بقیه را بگذار بدهیم و دیگران را شاد کنیم. این در پول درآوردن، حرص دارد؛ اما حرص عقلی و حرص دینی. حریص به پول، آتش است. طبیعت آتش، اهل رحم کردن نیست. دنباله مطالب، خدا بخواهد جلسه بعد.

روضه: شعر، مناجات اباعبدالله (علیه‌السلام) با خداوند

عشق‌بازی کار هر شیاد نیست	این متاع دام هر صیاد نیست
عاشقی را قابلیت لازم است	طالب حق را حقیقت لازم است
شاهد این مدعا خواهی اگر	بر حسین و حالت او کن نظر
روز عاشورا چو در میدان عشق	کرد رو را جانب سلطان عشق
بارلها این سرم، این پیکرم	این علمدار رشید، این اکبرم
این سکینه، این رقیه، این رباب	این عرویس دست و پا در خون خضاب
این من و این ذکر یا رب یا ربم	این من و این ناله‌های زینبم



این من و این ساربان این شمر دون
پس خطاب آمد ز حق کای شاه عشق
گر تو بر من عاشقی ای محترم
خود بیا که می کشم من ناز تو
لیک خود تنها میا در بزم یار
خوش بود در بزم یاران بلبلی
خود تو بلبل، گل علی اصغرت
این تن عریان میان خاک و خون
ای حسین ای یکه تاز راه عشق
پرده برکش من به تو عاشق ترم
عرش و فرشم جمله پانداز تو
خود بیا و اصغرت را هم بیار
لیک در منقار او برگ گلی
زودتر بشتاب سوی داورت

جلسہ، مقیم

مواجهہ با بلا

افسردگی و خودکشی، نتیجه حرص به مادیات

حرص، از سرمایه‌های الهی در وجود انسان است. اگر انسان، حرص را به ایمان و دین و عقل، پیوند بزند، سود فراوان ابدی، نصیبش می‌شود. یک نمونه از این سود را در جلسه قبل از سوره مبارکه توبه، همراه با یک روایت مهم شنیدید. اما اگر این حرص از سایه حکومت ایمان و عقل و قواعد دین، آزاد شود، در هیچ میدانی به جز به دست آوردن ثروت و مال، کار نخواهد کرد. وقتی انسان، تکیه‌گاه‌های عظیمی مانند عقل و ایمان به خدا و قوانین دین را از دست بدهد، اگر در کنار ثروت، به بلا و کمبود و ورشکستگی و بر باد رفتن مال، دچار شود، به جزع و ناراحتی درون و اضطراب و ناامنی و گله و شکایت از جریان هستی، می‌افتد. «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا». گاهی در این شکست روحی، دچار خسارت غیرقابل جبران می‌شود. وقتی در فشار سنگین قرار بگیرد، یا روانی می‌شود یا نهایتاً خودکشی می‌کند.

مواجهه بی‌ایمان با بلا

آمار خودکشی‌ها در اروپا و امریکا، فعلاً در رأس آمار کشورهاست. وقتی درون، تکیه‌گاه نداشته باشد، نور نداشته باشد، امنیت نداشته باشد، زندگی به شدت در کام انسان، تلخ می‌شود. خودش را می‌بازد. فکر می‌کند که هیچ دستگیره نجاتی وجود ندارد و بهترین راه نجات خودکشی است که راحت بشود. قرآن مجید، حادثه‌های تلخی که برای ثروتمندان



پیش می‌آید را منتسب به خود این ثروتمندان می‌کند؛ می‌گوید: کار خدا نیست، کار خودشان است. روش غلط خودشان، خودشان را جریمه می‌کند. در این زمینه به آیات سوره مبارکه فجر، دقت کنید. خیلی مطلب مهمی است. می‌گوید: خدا نیست که شما را جریمه کرده؛ خودتان باعث جریمه شدید. «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ»؛ زمانی که ما انسان ثروتمند را در آزمایش قرار بدهیم، دچار مضیقه مالی بشود، انسانی که دارای ثروت بود و حالا روزگار برگشته و ثروت از دستش رفته، آن خوشی‌ها و لذت‌ها و آزادی‌های نامشروع، دیگر رفته، به خاک سیاه نشسته، غرق در مشکلات شده، «فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِي!»؛ می‌گوید: همه این بلاها را خدا سرم آورده. در همین نقطه هم بد فکر می‌کند؛ غلط فکر می‌کند. او من را از عزت به ذلت کشاند. از رفعت به پستی کشاند. از خوشی به ناخوشی کشاند. خدا به من توهین کرده. پروردگار می‌فرماید: «كَلَّا»؛ هرگز. چیزی که می‌گویی درست نیست؛ دروغ است. این حرف کلا در قرآن مجید، زیاد آمده است. تماش هم برای رد کردن اندیشه‌های باطل یا وعده‌های دروغ است.»

استفاده از کلا، در سوره مومنون

برای نمونه، در سوره مبارکه مومنون، جزء هجده، می‌فرماید: شخصی دارد در کام مرگ می‌افتد و نفس‌های آخرش است، گوشه پرده عالم، کنار رفته است، وضع ناهنجار خود را می‌بیند. با همه وجودش، - حالا ممکن است آنهایی که اطرافش نشستند نشوند چون ممکن است آدم نتواند با زبانش بگوید- با دلش دارد می‌گوید: «رَبِّ اَرْجِعْ لِي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ!»؛ خدایا! من جاده عمر را به گناه و انحراف و معصیت، طی کردم. الان، که دو سه نفس، بیشتر از عمر من نمانده، فهمیدم که شصت سال اشتباه کردم. تو قدرت داری؛ من را به اول تکلیف، برگردان. شصت سال دیگر به من زندگی بده. من این شصت سال را

۱. فجر: ۱۶.

۲. مومنون: ۹۹.



هماهنگ با دین تو، زندگی می‌کنم. شخص پروردگار جواب می‌دهد: «کالا»؛ برگشتنی دیگر در کار نیست. ما تا حالا کسی را که به طرف مرگ آمده، برنگردانیم. ما یک بار عمر می‌دهیم. دیگر برگشتی در کار نیست. انها کلمه هو قائلها؛ این که می‌گویی اگر برگردم آدم خوبی می‌شوم فقط حرف است؛ دروغ است. روح گناه، بر تو حاکم شده است و از تو جدا نمی‌شود. اگر برگردانم هم باز هم گناه می‌کنی؛ با اینکه آثار عذاب من را دیدی. از نظر روانکاوی هم، حرف درستی است. اگر بنا بود گناه‌کاران حرفه‌ای برگردند، حداقل یک نمونه در قرآن بیان می‌شد؛ فرعون، نمرودی، شدادی. یا روایات نمونه می‌داد؛ یزیدی، معاویه‌ای، هارونی، مامونی، عمرسعدی؛ این‌ها برنگشتند. حتی آن‌هایی که روحیه طاعت و تسلیم برایشان حاکم است هم، از راهشان بر نمی‌گردند. نوح پیغمبر، نهصد و پنجاه سال در این دنیا حاضر بود. عبد صالح خدا بود. امیرالمومنین علیه السلام اگر دو هزار سال بنا بود بماند، امیرالمومنین علیه السلام بود عوض نمی‌شد.

بازگشت به موضوع اصلی

این‌جا هم در سوره فجر، کلمه «کالا»، رد کردن یاوه‌گویی ثروتمند ذلیل شده به خاک نشسته و رشکست شده است. «کالا»؛ من تو را پست قرار ندادم. من ثروت را از چنگ تو نگرفتم. من آبروی تو را نبردم؛ یک روزی در برابر زن و بچه‌ات، برابر مردم، برابر اقوامت، هر کسی تو را می‌دید از یک کیلومتری سلام می‌کرد و تعظیم می‌کرد؛ اما الان کسی جواب سلامت را نمی‌دهد. زنت هم دادخواست طلاق داده. می‌گویی: من نمی‌توانم با فقر و نداری تو بسازم. پول‌ها و آبرو و خانه و ماشینت که رفت، اما بنده من، من این بلاها را سر تو نیآوردم.

گناهان، مسبب بلا

خدای ما خدای جریمه است؟ خدای آتش است؟ خدای دوزخ است؟ اگر بود، چرا در این هزار اسم جوشن کبیر اعلام نشد؟ خدای ما خدای محبت بی‌نهایت است؛ خدای مهرورزی است؛

خدای عشق است؛ خدای دوستی است؛ خدای نعمت‌بخشی است؛ خدای روزی‌دهنده است؛ خدای آفریننده است؛ خدای حفظ‌کننده بنده‌اش است؛ خدای کتک نیست؛ خدای تازیانه نیست؛ خدای دوزخ نیست. کلاً اشتباه فکر می‌کنی. من تو را نزد. دلیل و بی‌ابرویت نکردم. من زمینه فراهم نکردم که زنت طلاق بگیرد و بچه‌هایت رهایت کنند و بروند. پس چه کسی این کار را کرده؟ خودت. تو چهار گناه بزرگ، مرتکب شدی. ذات گناه، طبق قرآن، آتش است؛ ذات گناه. من یک آیه را برای نمونه می‌خوانم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُونُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُونُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾؛ آن کسی که مال یتیم را می‌خورد، دارد آتش می‌خورد؛ ولی چون در دنیا است، متوجه نمی‌شود؛ نمی‌بیند آتش است. می‌بیند چلوکباب است. در حالی که تمام این اموال حرامی که می‌خورد، ذخیره می‌شود و در قیامت از شکمش آتش بیرون می‌زند. من آتش را فروختم؟ تو مال یتیم خوردی.

سعادت از خداوند و شقاوت از خودمان

به من چه که می‌گویی خدا من را بدبخت کرد! خدا، اخلاق بدبخت کردن ندارد. خدا در قرآن مجید اعلام می‌کند: اخلاق من، اخلاق سعادت‌بخشی است: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَعَلُوا الْيُسْرَىٰ﴾؛ فعل آیه فعل مجهول است. خودت باعث سعادت خودت نشدی. من برایت زمینه‌هایش را فراهم کردم. اما ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَعَلُوا الشَّقَاۗءَ﴾، فعلش معلوم است. فاعل، خود شقی است. می‌گوید: خودت باعث شقاوت خودت شدی. به من چه ربطی دارد؟

مواجهه مومن با بلا

لذا قرآن می‌گوید: اگر مردم با ایمان، به خاطر امتحان الهی، مالشان را از دست بدهند، تنها حرفی که می‌زنند، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است. «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ

۱. نساء: ۱۰.

۲. هود: ۱۰۸.

۳. هود: ۱۰۶.

الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ؛ با گرسنگی و ورشکستگی و بیماری سخت و کم بارانی و محصول ندادن باغ و زمین امتحانتان می‌کنم. ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ﴾؛ ما مالک مال نبودیم. ما مالک جان مان هم نیستیم. مالک کشاورزیمان هم نیستیم. مالک باران هم نیستیم. به ما ربطی ندارد. پروردگار، تا دیروز می‌خواست که ما داشته باشیم و شکر کنیم؛ امروز به بعد خواسته که نداشته باشیم و صبر کنیم. رفت و آمد اولیاء خدا در امر مال، بین شکر و صبر است. اصلاً جاده دیگری ندارد؛ هیچی. اما رفت و آمد بی‌دین‌ها و حریصان و گول خورده‌های از دنیا و پول، بین بُخل و جَزَع است. یا بین این فکر که بمانم یا خودم را بکشم و راحت شوم؟ آن‌ها هم جاده دیگری ندارند.

مسبب اول بلا

پس شما مقایسه کنید، بین جاده شکر و صبر، و بین جاده جزع و بخل را ببینید. آن‌جا چه خبر است؟ این‌جا چه خبر است؟ ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۖ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾^۱. من تو را جریمه نکردم. همه این بلاها را خودت سر خودت درآوردی. از چهار کانال؛ اول: ﴿تَلَّا تَكْرِهًا﴾^۲؛ یادت است؟ آن وقتی که در اوج ثروت بودی و در محله یا در شهرت، یتیم‌ها دست و پا می‌زدند و گرسنه می‌خوابیدند. اشک می‌ریختند. دامن مادر را می‌گرفتند و یک پیراهن می‌خواستند. یک نان و سیب زمینی می‌خواستند و تو روزی چهار، پنج میلیون، ده میلیون، بیست میلیون، درآمدت بود. آن اشک‌ها، آن ناله‌ها، آن آه‌ها، که بلند شد، متوجه خودت شد. جهان، جهان منظمی است. در اشک یتیم، در سوختن قلب مادر یتیم، در ناراحتی گرسنه خوابیدن یتیم، آتشی است که فعلاً به طرف فرد ثروتمند، جهت

۱. بقره: ۱۵۶-۱۵۵.

۲. معارج: ۲۰-۲۱.

۳. فجر: ۱۷.

گرفته تا به موقعش بزند و نابودش کند. نمی‌شود جلویش را هم گرفت؛ به هیچ عنوان. آدم بگوید نه! من به گونه‌ای نظام می‌دهم که ضربه کمک نکردن به یتیم به من نخورد. اصلاً نظام هستی این است که ضربه کمک کردن به یتیم، به ثروتمند می‌خورد و او را گم نمی‌کند. ضربه‌ها آنجایی که باید فرود بیایند، می‌آیند. کلاً ان لا تکرمون الیتیم.

مسبب دوم بلا

کانال دوم: ﴿وَلَا تَخَاصُّوْنَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾^۱؛ شکم یک زمین‌گیر را سیر نکردی. بنده خدا، دست فروش بوده، گاریچی بوده، باربر بازار بوده، او را می‌شناختی. سگته کرده، بدن از کار افتاده، زمین‌گیر شده، باید به او کمک شود.

مالک پول خداست

پول، ملک اختصاصی نیست. اصلاً قرآن مجید، برای پول ما، مالکیت ذاتی قائل نیست. ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾^۲؛ ثروتمند، جانشین من در مال است؛ نه اینکه مالک مال است. مالک مال نیست. مالک ثروت نیست. آدم از کار افتاده، ناله زد؛ گریه کرد؛ مجبور شد برای یک لقمه نان، آبرویش را هزینه کند. در شهر تو بود. همسایه و قوم و خویش تو بود. به او هیچی کمک نکردی. آتشی با شعور شد که به طرف تو جهت‌گیری کرد.

مسبب سوم بلا

کانال سوم: ﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا﴾^۳؛ مقداری از ثروتت، ارث مادرت، برادرانت، خواهرانت است، که با بند و بسط و حيله و مکر و نقشه، به نام خودت کردی. برادر و خواهر و مادر را از ارث محروم کردی. حالا روی یک تپه ثروت نشست. کنار این تپه، دائم دارند نفرینت می‌کنند.

۱. فجر: ۱۸.

۲. حدید: ۷.

۳. فجر: ۱۹.



مسبب چهارم بلا

اما راه چهارم: ﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^۱. دلی که باید مرکز محبت به خدا، به انبیا، به مردم باشد، تبدیل کردی به مرکز محبت به پول. دینت شده بود پول دنیا. آخرتت شده بود پول دنیا. خودت، باعث بدبختی خودت شدی. کلا! من تو را جریمه نکردم. خوردت هم نکردم. به خاک هم نشاندمت. خودت باعث بدبختی خودت شدی. «بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا». حالا نشستی در سرت می‌زنی که ثروتم کو؟ خانه‌ام کو؟ چرا زخم می‌خواهد طلاق بگیرد؟ چرا مردم به من احترام نمی‌کنند؟ چرا محتاج شدم؟ چرا آبرویم رفت؟ خب همه جوابش را از خودت بگیر. این همه چرا چرا نکن. عامل بدبختی خودت، خودت هستی.

داستان صبر و شکر یک ولی الهی

با یکی از اولیاء خدا حدود شش سال آشنا شدم. دیر او را شناختم. در یک اتفاقی او را شناختم. محل منزلمان را عوض کردم. در یک کوچه قدیمی تهران، یک خانه خریدم که سر کوچه، یک مغازه بسیار قدیمی بود؛ حتی کرکره هم نداشت. از این در چوبی‌های شصت هفتاد سال پیش بود. دو سه روز بود که آمده بودم منزل جدید. در برگشتن از جایی، دیدم در این مغازه باز است. داخل مغازه، پر از جنس کهنه است. جنس‌هایی از زمان اواخر قاجاریه؛ شیشه چراغ‌های خانگی قدیم، قوری استکان‌های قدیمی، اشیاء قدیمی، کم قیمت، عتیقه نبود. روی یک چهارپایه چوبی، پشت یک میز کوتاه، صاحب مغازه نشسته بود. اولین باری بود که او را می‌دیدم. به نظر می‌آمد چهره، یک چهره الهی است؛ بالای هشتاد سال سن؛ محاسن سپید؛ آثار سجده به پیشانی. علائمی که قرآن برای بندگان نیک خدا می‌گوید، در او بود؛ در چهره‌اش نشان می‌داد. آمدم سلام کردم. گفتم اجازه هست بیایم خدمتتان؟ خیلی با محبت گفت: تشریف بیاورید. روز اول، یک ربع، بیست

دقیقه‌ای پیش او نشستیم. دیدم دریافت‌های زیبایی از فیوضات الهی دارد. همین صحبت اول، باعث پیوند با او شد و چهار پنج سال، هر وقت مغازه باز بود، من می‌رفتم و می‌نشستم. واقعا حالت شاگردی به خودم می‌گرفتم. او حرف بزند و من یک چیزهای جدیدی متوجه شوم. چیزهایی که کمتر در کتاب‌ها دیده می‌شود.

قرآن می‌گوید: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَالِمُ اللَّهُ﴾؛ اگر شما دست از همه گناهان باطن و ظاهر بردارید، من علم بی‌معلم به شما می‌دهم. او علم بی‌معلم داشت.

یک مدتی نیامد در مغازه؛ شاید بالای سه ماه. آدرس هم به من نداده بود. وقتی آمد، گفتم: آقا! مسافرت بودید؟ گفت: نه. کجا تشریف داشتید؟ از خانه نمی‌آمدید بیرون؟ گفت: نه. ماشین به من زد و استخوان پایم نصف شد. این سه ماه را بیمارستان بودم. گفتم با راننده چه کار کردید؟ گفت من کاری به راننده نداشتم. پروردگار عالم، من را در کلاس آزمایش صبر بر مصیبت آورد. راننده را برای شکایت از کلانتری آوردند بالای سر من. گفتم: من قلم و دست و دل شکایت ندارم. فقط ورقه را به من بدهید که اعلام رضایت کنم. این زن و بچه دارد، برود به زن و بچه‌اش برسد. رفت. مخارج بیمارستان را نگرفتید؟ گفت: عمدا که به من نزده بود. اشتباه کرد. من چطوری از زن و بچه‌اش کم می‌کردم؟ می‌گفتم محصول عرق ریختنت را بیاور پای من را خوب کن؟ بیمارستان به من محبت داشتند؛ عمل کردند؛ گچ گرفتند؛ خوب شد.

گذشت. شاید یک سالی از این حادثه رد شد. یک بار دیدم که باز نیامد. آدرس هم نمیداد. می‌گفت همدیگر را همینجا می‌بینیم. بعد از چند وقت آمد. گفتم: کجا تشریف داشتید؟ گفت: همسرم مریض بود. از پا درآمده بود. خانه ماندم برای پرستاری از دنیا رفت. گفتم: خانه سالمندان نبردید؟ گفت خانمی که شصت سال به من خدمت کرده که خانه سالمندان بردنش حرام بود. گفت: از پا افتاد. من سرپا بودم. قرآن می‌گوید: وظیفه ایستاده این است که دست افتاده را بگیرد. برای چی سالمندان؟ گذشت. باز یک مدتی نیامد. بار سوم که



آمد، گفتم: آقا! کجا بودید؟ گفت: محبوبم، رفیقم، خدا، در تمام این هشتاد سال عمر من، یک دختر بیشتر به من نداده بود. این را هم شوهر دادم. یک بچه هم داشت. با بچه‌اش با مینی بوس از آمل به تهران می‌آمد، مینی بوس از جاده منحرف شد و در دره افتاد. این دختر با بچه‌اش از دنیا رفتند. من نیامدم و منتظر آوردن جنازه و دفن و کفن و مراسم بودم. آدم را دیوانه می‌کند واقعا؛ شش ماه در بیمارستان، استخوان پا نصف شده، دستگیری همسر از کار افتاده، دختر جوان با نوه عزیزش در تصادف کشته شوند. من یک مرتبه به او گفتم که الان حالتان چطور است؟ یعنی با آن حادثه پا و مرگ زن و کشته شدن دختر و نوه، حالتان چطور است؟ الان در چه وضعی هستید؟ هیچ وقت آن قیافه و چهره الهی را یادم نمی‌رود. گفت: حال من را می‌پرسی؟ گفتم: بله آقا جان، حال شما را می‌پرسم. ببینید چه جواب به من داد!

من نمی‌توانستم، خودم را جای او بگذارم. برای من این حال شگفت‌آور بود. منی که ده شب منبر می‌روم، اگر کمی، حق الزحمه من را کم می‌گذارند، دادم درمی‌آید که "این چه دینی است؟ این چه شهری است؟ این چه مجلسی است؟ این چه بانی است؟". من سر جای خودم هستم و منحرف در باطن؛ او سر جایی است که حوادث بیرونی، انحراف فکری و درونی به او نمی‌دهند؛ به خاطر پر بودنش از خدا. گفتم: حالا حالتان چطور است؟ گفت: ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است؟ خوش آن است بر من که او می‌پسندد؛ همین. من الان نمی‌توانم آن حال را درک بکنم. اگر شماها این حال را درک کردید، خوش به حالتان. آیا من به نقشه‌های خدا نسبت به ثروتم راضی هستم؟ می‌گوید: زکات بده. خیلی راحت زکات می‌دهم؟ خمس بده. خیلی راحت خمس می‌دهم؟ من به خاطر پول، شصت سال است هنوز نتوانستم از خدا راضی شوم؛ پول، نه مصیبت. اگر یک بلا هم سرمان درآید که کل آفرینش را زیر سوال می‌بریم. ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است. نمی‌دانم؛ اصلا من در این سطح نیستم که ببینم خوش چیست؟ ناخوش چیست؟ ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است. خوش آن است بر من که او می‌پسندد. چه می‌شود که این آدم، اینطور شده بود؟

نماز گزاران واقعی، صابرین بر بلا

قرآن، یک کلمه بعد از همین دو سه آیه، جواب می‌دهد: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۖ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۖ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ۗ إِلَّا الْمُصَلِّينَ ۗ﴾؛ این نماز گزاران واقعی هستند که در بلاها، هیجان زده نمی‌شوند و اهل گلایه و شکایت نیستند. در خوشی‌ها هم دچار بخلی کثیف نمی‌شوند. اگر دارند، شکر می‌کنند؛ اگر ندارند، صبر می‌کنند، «علی بلائک». از این جاده بیشتر را طی نمی‌کنند. رفت و آمدشان بین شکر و صبر است. تا سر و کله ملک‌الموت پیدا شود و به آن‌ها بگوید: خدا به من فرموده که برای گرفتن جان شما از شما اجازه بگیرم. اگر اجازه می‌دهید، جانتان را بگیرم! خدا من را مخیر کرده که اگر بنده‌ام اجازه نداد، برگرد. ولی این‌ها به شوق وصال، به او اجازه می‌دهند که جانشان را بگیرند و ببرند در پیشگاه قرب او قرار بدهند.

خوشا آنان که الله یارشان بی که حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم با تو باشند بهشت جاودان بازارشان بی

روضه: مصیبت دفن حضرت زهرا (ع)

ازدواج امیرمومنان (ع) و صدیقه کبری (ع)، این زیباترین و مهم‌ترین و پربارترین ازدواج، در این دنیا خیلی طول نکشید. عمر این ازدواج، بیشتر از نه سال نبود. بعد از نه سال که تکیه‌گاهشان پیغمبر (ص) از دست رفت، درب خانه این زن و شوهر را آتش زدند. جلوی چهار بچه - که بزرگترین آن‌ها، هشت سالش بود و کوچکترین پنج سال - مادرشان را کتک زدند؛ تازیانه زدند؛ قلاف شمشیر به بازویش زدند؛ لگد به پهلویش زدند؛ بچه‌اش را سقط کردند. دیگر می‌خواهید از آن بدن، چه بماند. امام صادق (ع) می‌فرماید: روزهای آخر، از بدن مادرم، غیر از اسکلت استخوان، چیزی نمانده بود. مادرم در بستر افتاده بود. می‌خواست گریه کند؛ اما صدایش دیگر جوهره نداشت. بدون صدا اشک می‌ریخت. دوام



نیاورد. علی علیه السلام، نیمه شب به حسن و حسین گفت: آب بیاورید که من بدن مادرتان را غسل بدهم. از زمان آدم تا حالا، این اتفاق نیفتاده که سه تا امام، یک بدن را غسل بدهند. بدن را کفن کرد. به بچه‌هایش گفت بروید در اتاق. می‌خواست شاهد دفن مادرشان نباشند. امیرالمومنینی که در هیچ جنگی به زانو نیامده بود، حالا می‌خواهد بدن را میان قبر سرازیر کند. دید نمی‌تواند. کنار قبر، دو رکعت نماز خواند. به پروردگار گفت: من را کمک کن که بدن زهرا علیها السلام را دفن کنم. وارد قبر شد و بدن را میان قبر گذاشت. بند کفن را باز کرد. صورت سیلی خورده را روی خاک گذاشت. علی‌جان! شما توانستی صورت را روی خاک بگذاری؛ اما پسرت، علی‌ابن‌الحسین علیه السلام، وقتی بدن قطعه قطعه بابا را وارد قبر کرد، بابا سر در بدن ندارد. گلوی بریده را رو به قبله گذاشت. بنی اسد، هر چی ایستادند، دیدند زین‌العابدین علیه السلام از قبر بیرون نمی‌آید. آمدند جلو. دیدند خم شده و صورت روی گلوی بریده گذاشته. «ابتاه اما الدنيا فبعدک المظلمه و اما الاخره فبنور وجهک المشرقه». زیر بغلش را گرفتند و از قبر بیرون آوردند. لحد را چید. خاک ریخت. یک مقدار آب روی قبر ریخت. خاک را صاف کرد. با انگشت، روی آن خاک گل شده نوشت: «علی یا اهل العالم! هذا قبر حسین ابن علی ابن ابیطالب»؛ اما کدام حسین؟ «الذی قتلوه عطشاناً»؛ این قبر پدر من است که با لب تشنه، سر از بدنش جدا کردند.



جلسه هشتم

اهمیت نماز برای رفع بلا

کمک گرفتن از نماز، در بلاها

قرآن مجید می‌فرماید: اهل نماز، در برابر بلاها، سختی‌ها، مصائب و شکست‌های مالی، نه دچار فزع، اضطراب و شکایت از حق می‌شوند، و نه دچار بخل. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۖ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۖ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ۗ إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾^۱؛ که البته در آیات بعد، صفات و ویژگی‌های اهل نماز را بیان می‌کند: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۲؛ منظور ما از نمازگزار، آن نمازگزارانی است که تا لحظه خروج از دنیا، پیوندشان با نماز قطع نمی‌شود. هر بلائی ببینند، مصیبت ببینند، مشکل برایشان پیش بیاید، در رفاه باشند، خوش باشند، پولدار باشند، بی‌پول باشند، از نماز جدا نمی‌شوند. نمازی هم که می‌خوانند، نماز درستی است. نمازشان کمک آنهاست؛ یاری‌دهنده به آنهاست. ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۳. این بیان صریح قرآن است. از نماز کمک بگیرید. نماز واقعی، روحیه را تقویت می‌کند؛ به انسان، امنیت می‌دهد؛ رابطه را با خدا برقرار می‌کند. نماز با شرایط، فیوزات پروردگار را جلب می‌کند. «المُصَلِّينَ»، این واقعیت را می‌دانند که نماز، یاری می‌دهد؛ نصرت می‌دهد؛ کمک می‌دهد؛ برای انسان کار می‌کند؛ فیوزات حق را جلب می‌کند. آنها هیچ وقت از این منبع انرژی‌زا، قطع رابطه نمی‌کند؛ از نماز بر نمی‌گردند.

۱. معارج: ۱۹-۲۲.

۲. معارج: ۲۳.

۳. بقره: ۴۵.



داستانی از معجزه نماز برای یک جوان

مرحوم ملا احمد نراقی یکی از بزرگترین علمای شیعه است. او در اواخر زندیه و اوایل قاجاریه می‌زیسته. یک عالم کم نظیر است. وجود مبارک شیخ مرتضی انصاری^۱، چهار سال در کاشان، شاگرد ایشان بود. شیخ انصاری می‌فرمود: "من از دانش ملا احمد، خیلی بهره بردم". ملا احمد، آثار فراوانی هم دارد؛ در فقه، در شعر، در اخلاق، در علوم غریبه. در کتاب طاق‌دیس‌شان نقل می‌کنند که یک جوان خارکنی، روزها به صحرا می‌رفته و هیزم فراهم می‌کرده، خار فراهم می‌کرده، گون فراهم می‌کرده، بت‌ خشک فراهم می‌کرده. اینها را می‌بسته و روی دوشش یا روی مرکب، بار می‌کرده و می‌آورده دم بازار می‌فروخته و زندگی‌اش را از این طریق، اداره می‌کرده. یک روزی در حال خارکنی، می‌بیند که شاه دارد به شکار می‌آید. یک کناری برای تماشا کردن شاه، می‌ایستد. خدمتکاران و سرهنگ‌ها و زن و بچه شاه هم با او بودند. معمولا در بیابان، یک مقدار باد می‌آید. با وزش باد، چادر دختر شاه کنار می‌رود. تا دختر می‌آید که چادر را بگیرد و برگرداند و حفظ کند، جوان خارکن با دیدن دختر شاه، یک پارچه عاشقش می‌شود. یکی دو روز بعد که شاه از شکار برمی‌گردد، با همان لباس خارکنی و بیابانی و کهنه، به دربار شاه می‌رود. از روی ساده‌دلی و پاک‌دلی می‌گوید که آمدم خواستگاری دختر شاه! مامورها هم یک کتک حسابی به او می‌زنند و ردش می‌کنند که برود.

خروج از موضوع

عشق صحیح

این‌گونه عشق‌ها به معنی عشق نیست. به غلط، اسمش را عشق گذاشتند. در دنیا با این کلمه، بد بازی شده است. این کلمه، یکی از کلمات بسیار زیباست که بسیار آلوده‌اش کردند؛ مخصوصا غربی‌ها؛ شرقی‌ها هم به دنبال آنها. این نگاه کردن - که اسلام هم آن

۱. شیخ انصاری و ملقب به شیخ اعظم و خاتم الفقهاء و المجتهدین، از فقها و مراجع تقلید معروف شیعه بود.



را منع کرده - فقط عامل هیجان غریزه است. اسمش عشق نیست. اگر عشق باشد که هم پایدار می ماند، هم مرتب قوی تر می شود. عشق نیست.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود بلکه آن ننگی بود

وگرنه به قول امام صادق علیه السلام، آن عشق واقعی، در قلب، «نارالله الموقدة» است؛ یک حالت ملکوتی است؛ یک حالت عرشی است.

عشق کزان مزرع جان روشن است	یک شررش آتش صد خرمن است
آتش عشق از من دیوانه پرس	کوکبه عشق ز پروانه پرس
ما که در این آتش سوزنده‌ایم	کشته عشقیم و به او زنده‌ایم
آب حیات گر چه ز جان خوشتر است	چاشنی عشق از آن بهتر است

اینها به دروغ، اسم این رابطه چشم با چهره‌های نامحرم را عشق گذاشتند. باید بگویند: "عامل هیجان غریزه" یعنی جایی از بدن را که پست‌ترین جای بدن است، تحریک می کند. محرک عقل و قلب و روح الهی و روان انسانی که نیست!

بازگشت به موضوع

این جوان به خاطر یک نگاه، مریض شد. یکی از دوستانش گفت که من می توانم مشکل تو را حل کنم. گفت: چی کار کنم؟ گفت: برو در مسجد جامع شهر، یک مدتی تا حال داری، تا قدرت داری، تا توان داری، نماز بخوان؛ همین. ده روز، بیست روز، یک ماه، دو ماه، در مسجد ماند و شهرت پیدا کرد: در شهر یک جوانی پیدا شده، از نماز خسته نمی شود! مردم به تدریج می آمدند کنارش و می گفتند: ما قرض داریم؛ برای ما دعا کن! مریض داریم؛ برای ما دعا کن! مشکل داریم، از خدا بخواه برای ما حل کند. در شهر، به یک انسان بسیار معنوی، شهرت پیدا کرد. در گیر و دار زمان، چهار تا مشکلی هم که وقت حل شدنش رسیده بود، از مردم حل شد. مریض که خوب شد، این را هم به او نسبت

دادند. او نمازش را به هدف دیگری می‌خواند؛ ولی بین مردم پخش شد که صاحب نفس است؛ دعایش مستجاب است. از قضا، دختر شاه، مریض شد. دکترها نتوانستند او را خوب کنند. به شاه رساندند که یک جوانی در این شهر، عابد است، پاک است، صاحب نفس است. برو به او مراجعه کن. اهل این حرفها نیست که به دربار بیاید؛ در حالی که دلش برای رفتن دربار لک می‌زد. اما مردم، اینطور حساب می‌کردند که این برای صاحبان مقام، هیچ ارزشی قائل نیست.

آن کسی که الله اکبر درست بگوید، در دید باطنش، تمام مقامات نابود است؛ فقط یک مقام در باطنش می‌ماند، آن هم پروردگار است. البته اگر الله اکبر درست بگوید. این الله اکبر هم، در کنار کبیر نیست؛ فقط خودش است: الله اکبر. نمی‌توان معنی کرد که خدا بزرگتر از هر چیزی است، یعنی کبیر هست که به او می‌گوییم الله اکبر. کبیری وجود ندارد! فقط الله اکبر. کسی که به حقیقت الله اکبر می‌گوید، نه دنیا در نزدش بزرگ است، نه پول، صدلی، مقام، شهرت و موقعیت، در نزدش بزرگ نیست. در یک فضایی زندگی می‌کند که فقط خدا را بزرگ می‌بیند و مطلقا در کنار خدا، بزرگی حس نمی‌کند. لذا هیچ چیز را با هیچ کس معامله نمی‌کند.

شاه با وزیر و خدم و حشم، به مسجد آمد. خود شاه خم شد و دست جوان را بوسید. به او التماس کرد که تک دخترم است؛ همه سرمایه و هستی من است؛ نفس بزن که خوب شود. جوان هم گفت باشد. شاه رفت. دختر هم خوب شد. شاه به وزیرش گفت: من دختر را به چه کسی شوهر بدهم، بهتر از این صاحب نفس؟ برو او را بردار و بیاور. وزیر آمد و به او پیشنهاد داد که می‌خواهم دخترم را به تو بدهم. وسایل عروسی را فراهم کردند. مرحوم نراقی می‌فرماید: جوان را حمام بردند. لباس شاهانه به او پوشانند. جشنی گرفتند. وقتی داماد و عروس را دست به دست همدیگر دادند و در اتاق خلوت قرار گرفتند، داماد دید که عروس، عجب فرشته‌ای است! از زیبایی هیچ چیز کم ندارد. به عروس گفت: عروس خانم! من می‌روم بیرون. عروس هم فکر کرد که می‌خواهد تجدید وضو بکند، آبی به صورت بزند. گفت: برو. رفت و دیگر هم برنگشت. صبح شد و شاه فرستاد دنبالش. دید



همان لباس های صحرا را پوشیده. لباسهای دامادی هم در بقچه گذاشته و پس داده. چرا رفتی؟ گفت: "والله، ما چهار پنج ماه، نماز دروغی خواندیم، اینطور مشکل ما را حل کرد؛ وای به حال نماز درست! من دخترت را نمی‌خواهم. می‌خواهم از امروز به بعد، دنبال نماز بروم. وقتی نمازی که نماز نبود و روح نداشت، با نیت رسیدن به دختری، اینطور به من کمک بدهد و دختر را به من برساند، دیگر اگر نماز الهی بخوانم، چه خواهد شد!".
الله اکبر.

احرام گرفته‌ام به کویت لیبیک زنان به جستجوییت

نماز برای یافتن خداست. نمازی که به شادی و غم من، گره داشته باشد و اگر مشکل پیش آمد، به نماز بگویم نمی‌خواهمت یا خوشی پیش آمد نماز را فراموش کنم، این نماز، برای انسان، کاری نمی‌کند. نمازی پاک و صاف و خوب است که زلف آن به هیچ چیز گره نداشته باشد. من نماز می‌خوانم که کنکور قبول بشوم؟ مگر خدا نماز را برای قبولی در کنکور نازل کرده؟ پس نماز، آن وقت‌هایی که کنکور نبود، برای چه بود؟ نماز گره‌های باطن را باز می‌کند؛ گره‌های فکری را باز می‌کند؛ بیماری‌های روانی را علاج می‌کند.

گریه درمانی، نسخه قدیمی قرآن

در امریکا، یک رشته پزشکی جدید ارائه شده است: گریه درمانی. مطب دارند و دکترهای متخصص بیمار را معاینه‌اش می‌کنند. می‌گویند: شما ده روز برو بشین و گریه کن؛ خوب می‌شوی. آنها تازه فهمیدند؛ اما قرآن در هزار و پانصد سال پیش، فرمود: ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾؛ چشم حق‌شناسان واقعی، چشمه اشک است. در قرآن، به صراحت، گریه را از ویژگی‌های اهل خدا شمرده است. به خصوص اگر این گریه، در نماز واقع شود؛ در قنوت و رکوع و سجود. آن وقت است که نماز، کار می‌کند.

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد



اثر نماز در موجودات

طلبه‌ای چند شب بود که آمده بود به مدرسه صدر اصفهان. در آن چند وقت، چند شب، یک ساعت یا یک ساعت و نیم مانده به اذان بیدار می‌شد و می‌دید که در تاریکی حیاط مدرسه، یک نفر صورتش را روی خاک گذاشته است و مثل مادر داغ‌دیده گریه می‌کند. این ذکر را در سجده می‌خواند: سبح قدوس، رب الملائکه و الروح. واقعا این طلبه، حس می‌کرد که تمام برگ‌های درخت، آجرهای دیوار، سنگ‌های کف حیاط، درهای چوبی، همه دارند این ذکر را تکرار می‌کنند. درست هم هست. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾؛ هیچ موجودی در این عالم نیست، مگر اینکه خدا را تسبیح می‌گوید، شما تسبیحش را نمی‌فهمید. دقت کرد، دید این آقایی که صورتش روی خاک است، آخوندکاشی است. قبر آخوندکاشی در اصفهان است. آخوند، بسیار انسان صاحب نفسی بود. من چند تا طلبه‌هایی که پای درس آخوند، بزرگ شدند را برایتان اسم می‌برم: آیت‌الله‌العظمی بروجردی، شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس، آیت‌الله‌العظمی آقا سیدجمال‌الدین گلپایگانی، آیت‌الله‌العظمی شیخ مرتضی طالقانی. این‌ها نفس‌خورده‌های آخوندکاشی بودند. صبح آمد نزد آخوند. گفت: "شما شب‌ها در سجده می‌گوی: سبح قدوس رب الملائکه و الروح؛ تمام اشیا مدرسه به دنبالت تکرار می‌کنند." آخوند، این مرد الهی، که معنی الله‌اکبر را خوب فهمیده بود، به خودش نسبت نداد. گفت: "این یک امر عادی است؛ این اصلا تعجب ندارد! عجیب این است که چه شده گوش تو باز شده و این صدا را از عالم شنیدی؟".

اهمیت نماز خوب برای فرشتگان

من یک وقتی در روایات دیدم که یک شخصی که عادت به نماز جماعت دارد، اگر اتفاقی به نماز جماعت نرسید و فرادی نماز خواند، زمانی که بگوید الله‌اکبر، از دست راستش تا پایان مشرق عالم - نه مشرق زمین - از دست چپ، تا پایان مغرب عالم، فرشتگان به او اقتدا



می‌کنند. نمازی نماز است که بتواند و قدرت داشته باشد که میلیاردها فرشته را به زمین بکشد و به نماز وادارشان بکند و به اقتدا کردن به جنس دویا؛ نه این نمازی که من می‌خوانم که هم می‌شود در نماز، بانک‌صادرات پیدا کرد، هم بانک‌ملی، هم مغازه و کارخانه، هم رفیق، هم جنس‌های خانه و زن و بچه. این نماز من، سوپرمارکت دنیایی است.

نماز خوب، در آسمان خوانده می‌شود

مرحوم شهید مطهری، می‌فرمودند: در یک از سفرهایم به نجف، با یک اهل خدایی ملاقات کردم. شنیده بودم از شاگردانِ نابِ مرحوم قاضی^۱ بود. بهشان گفتم: "آقا! من نماز که می‌خوانم، از اول الله‌اکبر، تا سلام نماز، به تمام معانی نماز، دقت می‌کنم." وقتی به او گفتم که من در نماز، تمرکز دارم، آن انسان والای بزرگ، مرحوم آقا سید هاشم حداد^۲، به من گفت: "پس کی نماز می‌خوانی؟ تو که هنوز در زمین ماندی! مگر مکتب رفتی که لغت معنی می‌کنی؟! نماز کی می‌خوانی؟".

نماز درست، کلید قفل‌هاست

وقتی آن نمازِ دروغ، مشکل به آن بزرگی را حل بکند، بین نماز درست، چه کار می‌کند! نماز درست، کلید است؛ تمام درهای دنیا و آخرت را به روی انسان باز می‌کند. اینهایی که می‌گوییم، اگر در خودم ندیدم، ولی در نمازگزاران واقعی دیدم. در این پنجاه سالی که بین مردم بودم، خیلی کم، نماز واقعی دیده‌ام که چه مشکلاتی، با نماز حل شده.

عوامل در اختیار انسان نماز خوان

چندی پیش، آسمان اراک پر از ملخ شد؛ مثل همین یکی دو هفته پیش که ملخ به چین حمله کرد. انگورها رسیده بود. ملخ‌ها، باغ‌های انگور را از دم درو می‌کردند. مرحوم بیان

۱. سید علی قاضی طباطبایی، مجتهد، فقیه، حکیم و عارف شیعه سده سیزده و چهارده خورشیدی بود.
۲. سیدهاشم موسوی حداد عارف شیعی قرن چهاردهم و از شاگردان سید علی قاضی بود. او در کربلا و نجف به تحصیل علم پرداخت.

الحق برای خودم گفت. گفت: یکی از مریدهای پدرم با گریه آمد در خانه. گفت: آقا! من عیال وار هستم؛ سه چهار تا دختر دارم، دو تا پسر دارم. خرج سالم را همین دو هکتار انگور می دهد. ملخ حمله کرده. اگر انگورهای من نابود شود، به خاک سپاه می نشینم؛ دیگر هم بلند نمی شوم". پدرم خیلی آرام گفت: "برو در باغت را رو به ملخها باز کن؛ بایست و بگو که بیان الحق، گفته به باغ من کاری نداشته باشید". رفت در باغ را باز کرد. وقتی ملخها هجوم آوردند، این مرد، خیلی آرام گفت: "ملخها! بیان الحق گفته به باغ من کاری نداشته باشید". ملخها هم ادب کردند و به کل، برگشتند.

ارشمیدس^۱ میگفت: "اگر من تکیه گاهی داشتم که اهرم را به آن تکیه گاه تکیه بدهم، جای کره زمین را عوض می کردم. همچنین تکیه گاهی نیست؛ اما آنهایی که نماز گزار واقعی هستند، نمازشان، اهرم است. خیلی راحت، می توانند جابجا بکنند به آنجایی که مصلحت ببینند؛ نه اینکه با اهرم نماز بازی بکنند! اگر در مدت عمرشان، یکی دو بار، مشکلی مهمی برای یک خانواده یا جامعه پیش می آید، از نماز کمک می گیرند.

شیعه کردن کفار با نماز

رضاخان، برای گرفتن یکی از علمای بزرگ قم، مرحوم آیت الله بافقی^۲ به خاطر مبارزه با بی حجابی آمد قم و او را گرفت و کتکش زد و برد به زندان تهران. دستور داد که یک مامور یهودی، از مامورهای یهودی شهربانی برای این آقا شیخ بگذارید. ده روزی گذشت. به رضاشاه گزارش دادند که این مامور یهودی، یک شیعه بیست و چهار عیار شده! گفت: "عوضش کنید و یک مسیحی بگذارید". بعد از مدتی، گزارش دادند که این مسیحی هم، شیعه بیست و چهار عیار شده! گفت: "یک پاسبان بی دین بگذارید". دوباره بعد از مدتی

۱. ارشمیدس، همه چیزدان، فیلسوف، ریاضی دان، فیزیک دان، مهندس، مخترع و اخترشناس یونان باستان

و از اهالی جزیره سیسیل در دریای مدیترانه بود.

۲. محمدتقی بافقی، از عالمان شیعه در قرن ۱۴ قمری است که نقش مهمی در تاسیس حوزه علمیه قم

داشت. او از مخالفین سرسخت رضاشاه بود.



گزارش دادند که این پاسبان هم، یک دین دار تمام عیار شده! دستور داد که این آقا شیخ را بیرونش کنید؛ چون اگر در زندان بماند، کل مأمور ها را شیعه ناب می کند. اگر سراغ من هم بیاید، من را هم شیعه می کند. اصلا بیرونش کنید! تماشای نماز اینها یهودی و مسیحی و بی دین را تبدیل به اولیای خدا می کرد! تماشای نمازشان.

نماز، از گناهان نهی می کند

مردم ایران، واقعا باید در نمازشان، تجدید نظر بکنند! خدا در قرآن می گوید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾؛ خود نماز شما را از تمام گناهان باطنی و ظاهری حفظ می کند. پس چرا اینقدر گناه در جامعه، فراوان است؟ همه که بی نماز نیستند! هنوز هشتاد درصد مردم ایران نماز می خوانند؛ اما در مملکت ایران، یک وجب دیگر جای خالی از گناه نداریم. شبانه روز گناه پر می شود. نماز هم می خوانند! آنهایی که آرام هستند، جزع ندارند، بخل ندارند، اضطراب ندارند، نفَس دارند، رابطه شان با پروردگار وسیع است، مصلین هستند. ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^۱؛ نماز گزار واقعی، دست به جیب است. هیچ گرفتاری را رد نمی کند. هیچ محرومی را رها نمی کند.

اکرام نماز گزاران در بهشت

دنباله «إِلَّا الْمُصَلِّينَ»، مسائل بسیار مهمی مطرح می شود که خدا این مسائل را بیان می کند تا این مصلین را در آخرین آیه می گوید: ﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾^۲؛ هشت بهشت، در اختیارشان است و در آنجا، مورد اکرام من و فرشتگان من قرار می گیرند.

۱. عنکبوت: ۴۵.

۲. معارج: ۱۹-۲۵.

۳. معارج: ۳۵.



الهی دلی ده که جای تو باشد لسانی که در وی، ثنای تو باشد
الهی عطا کن مرا گوش و قلبی که آن گوش، پر از صدای تو باشد
الهی عطا کن بر این بنده چشمی که بینایی اش از ضیای تو باشد
الهی بده همتی آنچنانم که سعیم وصول بقای تو باشد
الهی چنانم کن از عشق خود مست که خواب و خورم از برای تو باشد
الهی ندانم چه بخشی کسی را که هم عاشق و هم گدای تو باشد

روضه: مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام

با عجله آمد که شاید جوانش را زنده ببیند؛ ولی وقتی کنار بدن علی اکبر علیه السلام رسید، دید که این بدن، جای سالمی ندارد. دشمن با حمله عمومی، بدن را قطعه قطعه کرد. روی زمین نشست. فرق شکافته را به دامن گرفت.

ای نگارین آهوی مشکین من از تو روشن چشم عالم بین من
ای بطرف دیده خالی جای تو خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست کایمن از صیاد تیرانداز نیست
خیز تا بیرون از این صحرا رویم تک به سوی خیمه لیلی رویم
بیش از این بابا دلم را خون مکن زاده لیلا مرا مجنون مکن

دید نمی‌تواند بدن را حرکت بدهد. روی دو زانو بلند شد. «یا فُتَّيَانِ بَنِي هَاشِمٍ! اِحْمَلُوا اَخَاكُمُ إِلَى الْفُسْطَاطِ!»؛ جوانان بنی‌هاشم! بیایید؛ عزیز من را از وسط میدان کربلا ببرید.

